

در مرثیت ابو الحسن مرادی (۱)

مرد مرادی ته همانا که مرد مرگی چنان^(۲) خواجه ته کار بست خرد^(۳)

۳۳ نیست - (۱۷) در ۱۳ آیات ۳-۸ و ۱۲-۱۳ و ۱۶-۱۷ و ۲۰ و ۲۴ و ۲۶-۲۷ و ۲۹ و ۳۱ و ۳۳ و ۳۴ نیست و سایر آیات بدین ترتیب درجست: ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۳، ۱۵، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۱) در ۴۷ آیات ۵-۸ و ۱۲-۱۴ و ۱۶-۱۷ و ۲۰ و ۲۴ و ۲۶-۲۷ و ۲۹ و ۳۲-۳۴ نیست و سایر آیات بدین ترتیب ثبت شده: ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۳، ۱۵، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۱) در ۵۴ آیات ۵-۸ و ۱۲-۱۴ و ۱۶-۱۷ و ۲۰ و ۲۴ و ۲۶-۲۷ و ۲۹ و ۳۱ و ۳۴ نیست و سایر آیات بدین ترتیب درجست: ۱، ۴، ۹، ۱۱، ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۳، ۱۵، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۱) در ۶۲ آیات ۲ و ۵-۸ و ۱۲-۱۳ و ۱۷-۱۹ و ۲۱ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۲-۳۳ نیست و سایر آیات بدین ترتیب است: ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۲۲، ۲۰، ۲۳، ۲۳، ۱۵، ۱۶، ۲۸، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۴ - (۲۱) در ۶۳ ترتیب آیات چنین است: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳ و آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۷ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۳ فقط درین نسخه هست و در نسخه های دیگر نیست -

(۲۲) در ۶۴ آیات ۱۱-۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۶-۲۷ و ۲۹ و ۳۳ نیست -

(۱) در ۱۱ بان افزوده است شاعر بخارا^(۴) و در آن کتاب در دوجا

نیت آمده یکی در شرح احوال سنائی مشتمل بر هشت بیت و جای دیگر در ضمن اشعار رودکی مشتمل بر دو بیت اول - در نسخه های دیگر هم جا دو بیت اول آمده است ولی در

۱۱ در شرح حال سنائی غزنوی آیات ۱۰۶-۱۰۹ و ۱۱۱-۱۱۴ در مرثیه سنائی

جنت . پسر باز داد کالبد تیره بمادر سپرد (۱)
 آن مهتاب ! ملکی رفت باز زنده کنون شد که تو گوئی بمرد

ثبت شده و نام را بنام سنائی بدل کرده و نام گوینده اشعار نیست ولی چون در همه جا دو بیت اولی از رودکی و پهرتیه مرادی نوشته اند و از آن جمله است در همان کتاب در اشعار رودکی و نام این آیات کاملاً بسیک شعر رود کیست ظن غالب آنست که این قطعه سراسر از رودکی باشد منتهی چند بیت دیگر آن از نسخهای دیگر فوت شده ، اما در ۵۷ بیت ۱۰۷ و ۱۰۸ نیست و آیات ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۱۱، ۱۱۴ عیناً همانست که در ۱۱ ثبتست و سپس دو بیت ۱۱۵ و ۱۱۶ را برهشت ییتی که در ۱۱ است می افزاید و ۵۷ نیز این ده بیت را در شرح حال سنائی آورده است و در صدر آن می نویسد : « حضرت مولانا چند جا مدح حکیم دارند و این غزل از آن جمله است » . جلال الدین بلخی معروف به ولوی شاعر و عارف معروف قرن هفتم ایران ظاهراً این اشعار رودکی را یاد داشته و از آن غزلی در باره سنائی بیرون آورده است و مصرع اول آنرا چنین بنام سنائی کرده است : « گفت یکی (با کسی) خواجه سنائی بمرد » و در پایان آن غزل این بیت تخلص را افزوده است : « شمس مگو مغر تهریزیان هر که بمرد از دوجهان او نمرد » و این غزل در سام نسخه های دیوان فرزات جلال الدین محمد بلخی ثبت آمده . رجوع کنید بکلیات شمس تبریز چاپ مطبعة نوں کشور لکنهو ۱۳۳۵ - ص ۲۳۸ و بکتاب مجالس العشاق تألیف سلطان حسین باقرا چاپ همان مطبعة ۱۳۱۴ - ص ۶۷ و زنبیل تألیف معتمد الدوله فرهاد میرزا چاپ طهران ۱۳۱۸ - ص ۲۲۴ و نیز فیضی شاعر معروف هند این غزل را در مقدمه منظومه بل و دمن خود آورده است .

(۲) در نسخه خطی و جایی کلیات شمس و زنبیل و مجالس العشاق « چنین » .

(۳) در ۵۲ - خورد و در ۱۳ « نگار نیست خورد » .

(۴) در نسخه های غزل مولوی این بیت و بیت بعد نیست و در ۵۷ نیز چنینست

آب نبود (۳) او که بسرها (۴) فسرد	گاه نبود (۱) او که ببادز پرید (۲)
دانه نبود او که زمینش فشرد (۵)	شانه نبود او که بمرئی شکست
کو دو جهان را بجوی می شمرد	کنج زری بود درین ماسکدان
جان و خرد سوی سماوات (۷) برد	قالب خاک کی سوی خاکی نکند (۶)
مصقله ای کرد و بجانان (۹) سپرد	جان دوم را که (۸) ندانند خلق
بر سر خم رفت و جدا شد ز درد (۱۱)	صاف بد آمیخته با درد می (۱۰)
مروزی و رازی و رومی (۱۳) و کرد	در سفر افتند بهم ای عزیز (۱۲)
اطلس کی باشد همتای برد (۱۶)	خانه خود باز رود (۱۴) هر یکی (۱۵)
نام تواز دفتر گفتن سترد (۱۷)	خامش کن چون نقطه ایرا ملک

- (۱) در ۵۷ و زنبیل و مجالس العشاق « خاک نبود » و در نسخه خطی کلیات شمس « گاه نبود »
 (۲) در ۵۷ و زنبیل و مجالس العشاق « برفت » . (۳) در ۵۷ و همه نسخه های قول مولوی « نبود » . (۴) در نسخه چاپی کلیات شمس « زسرها » (۵) این بیت تنها در دو نسخه خطی و چاپی کلیات شمس آمده . (۶) در ۵۷ و نسخه های کلیات شمس « خاک او فکند » . (۷) در ۵۷ و زنبیل و مجالس العشاق « جان خرد سوی سماوات » . (۸) در نسخه چاپی کلیات شمس « جان و دلم آنکه » و در نسخه خطی « جان دوم آنکه » . (۹) در ۱۱ « مغلظه گویم که بجانان » و در ۵۷ و زنبیل و مجالس العشاق « مغلظه گوئیم بجانان » و در نسخه چاپی کلیات شمس « مصقله کرد و یزدان » . (۱۰) در ۱۱ « صاف در آمیخت بدردی می » . (۱۱) در ۱۱ « بر سر خم رفت جدا شد ز درد » و در زنبیل و مجالس العشاق این بیت و در ۵۷ این بیت و بیت بعد نیست . (۱۲) در ۱۱ و ۵۷ و زنبیل و مجالس العشاق « بهم یک دگر » (۱۳) در مجالس العشاق « رازی رومی » . (۱۴) در ۵۷ و روند » . (۱۵) در زنبیل « هر کسی » . (۱۶) این بیت و بیت پیش در ۱۱ نیست . (۱۷) این بیت تنها

۴ - ۱۱ (۱) - ۱۳ - ۱۹ - ۲۴ - ۳۳ - ۴۷ - ۵۲ - ۵۷ -

۵۸ (۲) - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶

.....

ص صر هجر تو ای سرو بلند ریشه عمر من از بیخ بکشد
 پس چرا بسته اویم همه عمر اگر آن زلف دو تائیسست (۳) کند
 بیکی جان تو ان کرد سوال کنز لب لعل تو بک بوس بچند
 بفکند آتش اندر دل حسن آنچه هجران تو (۴) از سینه فکند

۶۴

.....

شاد (۵) زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فساته و باد
 ز آمده شادمان بیاید بود (۶) وز گذشته (۷) نکرد (۸) باید یاد
 من (۹) و آن جعد موی (۱۰) غایب بوی من (۹) و آن ماه روی حور نژاد
 نیک بخت آن کسی که داد و بخورد (۱۱) شور بخت آنکه او نخورد و نداد (۱۲)

در دو نسخه چاهی و خطی کلیات شمس آمده و پس از آن جلال الدین بلخی این بیت را از خود افزوده است :

شمس مگو مغر نبریزیان هر که ببرد از دو جهان او نبرد

(۱) در ۱۱ در دو جا ثبت آمده : يك جا در شرح حال سنائی شامل هشت بیت و جای دیگر در ضمن اشعار رودکی شامل دو بیت اول - (۲) در ۵۸ نیز تنها بیت اول و دوم هست • (۳) در اصل « دو تائیسست » • (۴) در اصل « هجران بود » • (۵) در ۱۱ و ۱۳ و ۵۲ چنین است • در ۵۰ « شادی » و در نسخه های دیگر همه جا « شاه » • (۶) در ۴ و ۵۰ و ۴۸ و ۶۳ و ۶۴ « شادمانه باید بود » و در نسخه های دیگر بجز ۵۸ همه جا « شادمان نباید بود » • (۷) در ۶۲ « گذشته » (۸) در ۵۸ « نکرد » • (۹) در ۱۳ « ما » (۱۰) در ۱۳ و ۴۷ « زلف » (۱۱) بخورد • (۱۲) در ۱۳ « آنکه نه بخورد و نه داد » •

باد و ابرست این جهان افسوس (۱) باده پیش آر هر چسه بادا باد
 ۴ (۲) - ۱۱ (۳) - ۱۳ (۴) - ۳۳ - ۴۷ (۴) - ۴۸ - ۵۰ -
 ۵۲ - ۵۸ (۵) - ۶۲ (۶) - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۹ (۵)

چهار چیز هر آزاده را زغم بخرد تن دست و خوی نیک و نام نیک و خرد
 هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد
 ۴۷

ملکا جشن مهرگان آمد	جشن شاهان و خسروان آمد
خز بجای ملحم و خرگاه	بدل باغ و بوستان آمد
مورد بجای سوسن آمد باز	می بجای ارغوان آمد
تو جوانمرد و دولت تو جوان	می بیخت تو جوان آمد

۷۴-۴۵

گل دگر ره بگلستان آمد واره (۷) باغ و بوستان آمد
 وار (۸) آذر (۹) گذشت و شعله آن (۱۰) شعله لاله (۱۱) را زمان آمد
 ۲۶ - ۲۷ (۱۲) - ۴۳ - ۷۱ (۱۳)

- (۱) در ۴۷ و ۵۸ « این جهان فسوس » و در ۱۳ « این جهان فسون »
 (۲) در ۴ تنها بیت ۱۲۲ و ۱۲۳ هست . (۳) در ۱۱ بیت ۱۲۴ و ۱۲۶ نیست .
 (۴) در ۱۳ و ۴۷ بیت ۱۲۴ آخر آمده است . (۵) در ۵۸ و ۶۹ بیت ۱۲۴ نیست .
 (۶) در ۶۲ نیز بیت ۱۲۴ نیست . (۷) واره به معنی نوبت است . (۸) وار نیز
 بهمان معنی واره و نوبت است . (۹) در ۲۷ « اخگر » . (۱۰) در ۲۶ و ۲۷
 « او » . (۱۱) در ۱۷ « باغ » . (۱۲) در ۱۷ تنها بیت ۱۳۴ هست .
 (۱۳) در ۷۱ بیت ۱۳۳ جدا گانه در شاهد کلمه وار و بیت ۱۳۴ نیز جدا گانه در
 شاهد کلمه واره آمده است .

مهربان جهان همه مردند مرگ را سر همه (۱) فرو کردند
 زیر خاک اندرون شدند آنان که همه کوشکها بر آوردند
 از هزاران هزار نعمت و ناز (۲) نه با آخر (۳) بجز (۴) کفن بردند
 بود از نعمت آنچه پوشیدند و آنچه دادند و آنچه را خوردند
 ۶ - ۸ - ۱۳ - (۵) - ۴۷ - (۵) - ۶۵ - (۶)

.....
در مدح نصر بن احمد

حاتم طائی توئی اندر سخا رستم دستان (۷) توئی اندر نبرد
 نی که حاتم نیست با جود (۸) توراد نی که رستم نیست در جنگ (۹) نومرد

۱۳ - ۳۳ - ۴۷ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵

زلف ترا جیم که کرد آنکه او خال ترا نقطه آن جیم کرد
 و آن (۱۰) دهن تنگ تو گوئی (۱۱) کسی (۱۲) دانگکی نار بدو نیم کرد

۱۳ - ۳۳ - ۴۷ - ۵۴ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ -

۶۶ - (۱۳) - ۶۹

.....
تا کی گوئی که اهل گیتی (۱۴) در هستی و نیستی لثیمند

- (۱) در ۱۳ و ۴۷ «می» • (۲) در ۱۳ و ۴۷ «جاه» • (۳) در ۱۳ و ۴۷ «روز آخر» • (۴) در ۸ «جزاز» و در ۱۳ «یکی» • (۵) در ۱۳ و ۴۷ بیت ۱۴۶ و ۱۳۸ نیست • (۶) در ۶۵ از تاریخ بهقی نقل کرده است • (۷) در ۱۳ و ۴۷ «رستم سکزی» • (۸) در ۶۳ «در جود» • (۹) در ۱۳ و ۴۷ «یا جنگ» و در ۶۳ «در جنب» • (۱۰) در ۶۲ «از» • (۱۱) در ۱۳ و ۴۷ و ۵۴ و ۶۴ «گوید» و در ۶۲ «گویا» • (۱۲) در ۶۳ «خدای» • (۱۳) در ۶۴ تنها بیت اول آمده است • (۱۴) در ۶۸ «عالم» •

چون تو طمع از بجهان بریدی دانی که همه جهان کریمند (۱)

۱۳ - ۳۷ - ۵۴ - ۶۲ - ۶۵ - ۶۸

- ۱۴۵ می آرد شرف مردمی بدید
- می آزاده بدید آرد اربد اصل
- هر آنکه که خوری می خوش آنگهست
- بسا حصن نماند که می گشاد
- بسا دون بخیلانکه می نخورد

۷۴ - ۴۵

- ۱۴۵ دیر ریاد آن بزرگوار خداوند
- دایم بر جلف او بلرزم زیراک
- از ملکان کس چنو بود جوابی
- کس نشناسد همی که گویش او چون
- دست و زبان زرو در (۴) برا کند او را

(۱) این قطعه در کتاب صبح گلشن نایف سید علی حسن خان (چاپ مطبع شاه جهانی ۱۲۹۵ - ص ۲۵) بام سید اشرف آمده است و در آن بدین گونه ضبط شده: « اشرفی سید حسن سمرقندی است اشرف سخن سرایان در عاشقانه سرایی و هضمون بندی

ما کی گوئی که هر دو عالم در شهری و بیسی لثیم است
 چون تو طمع از جهان بریدی دانی که همه جهان کریم است
 (۲) در ۴ «آزاده ترا» (۳) در ۷۱ این بیت در «دریاد» شاهنامه
 و در صدر آن نوشته است: « شاعر فرماید (۴) در اصل ۵۱ درود (۵)
 در ۷۱۰ این بیت در وقت « برا کند » شاهنامه آمده و در صدر آن نوشته است: « شاعر فرماید »

دردل ما شاخ مهربانی بنشاست (۱)
 همچو معماست فخر و همت او شرح
 گرچه بکوشند شاعران زمانه
 سیرت او نخم کشت و نعمت او آب
 سیرت او بود وحی نامه بکسری
 سیرت آن شاه پند نامه اصلیت
 هر که سر از پند شهریار بپیچید
 کیت بگیتی خمیر مایه ادبار
 هر که نخواهد همی گشایش کارش
 ای ملک از حال دوستانش همی ناز
 آخر شعر آن گنم که اول گفتم

دل نه بیازی ز مهر خواسته بر کند
 همچو ابستا است فضل و سیرت او زند
 مدح کسی را کسی نگوید مانند
 خاطر مداح او زمین برومند
 چونکه بآئینش پند نامه بیا کند
 ز آنکه همی روزگار گیرد از و پند
 یای طرب را بدام کرم در افکند
 آنکه باقبال او نباشد خرسند
 گو بشو و دست روزگار فرو بند
 ای فلک از حال دشمنانش همی خند
 دیر زیاد آن بزرگوار خنداوند
 ۵۱ (۲) - ۷۱ (۳)

(۱) در اصل ۵۱ پنشست « (۲) در ۵۱ نام شاعر نامده ولی از مضامین مدیحه و انسجام کلام و روانی و عنایت شعر بیداست که این مدیحه شیوای غرایب از رودکی از شاعر دیگر نتواند بود و مخصوصا ابیات ۱۵۱ و ۱۵۴ و ۱۵۶ و ۱۵۹ و ۱۶۳ و الفاظ و معانی که در آنها بکار رفته است شهادت نام با سخن رودکی دارد و کسانی که با شعر او ما و مستند گواهی دهند که اگر از رودکی نباشد لا اقل از یکی از فحول شاعران قرن چهارم خواهد بود. در ۳۵ در شاهد کلمه نرفند بمعنی معال و دروغ و زرق این شعر بنام فرخی آمده است :

یا هنر او همه هنر ها یافند یا سخن او همه سخن ها نرفند

که همین وزن و قافیه است و گویا در مصرع اول یافته بوده و کاتب یافند نوشته است و نیز در همان کاتب بشاهد کلمه پند که همان زغن و خاد و غلبواج و غلبو و مرغ گوشت رباست این بیت بنام فرخی آمده :

روان ز دیده افلاکیان شود جیحون نصال تیرت اگر قبضه کمان لیسد
بخاک خفته تیر تو از حلاوت زخم زبان بر آورد و زخم را دهان لیسد

۶۳-۶۵

.....

اگر چه عذر بسی بود روزگار نبود چنانک بود بناچار خویشتن بخشود

۳۵

خدای را بستودم که کردگار منست زبانم^(۱) از غزل^(۲) و مدح بندگاش نسود

۳۵-۶۵

همه بمنبل و بند (۳) ست باز گشتن او

شرنگی (۴) نوش آمیغست و روی (۵) زرانندود ۱۷۰

۲۵-۲۶

بنفشه‌های طری (۶) خیل خیل سر بر کرد چو آتشی که بگوگرد بر دوید کبود

۵۸-۶۲

بیاروهان (۷) بده آن آفتاب کس بخوری (۸)

ز لب فرو شود دوازده خان (۹) بر آند زود (۱۰)

تا نبود چون همای فرخ کرکس همعو نباشد شبه باز خشین بند

و چون این دو بیت بهمین وزن و قافیه است و مناسب موضوع این قصیده نواله بود که این دو بیت هم از همین قصیده باشد یا اینکه این قصیده از فرخی بوده باشد ولی در نسخه های کامل دیوان فرخی اثری از آن نیست . (۳) در ۷۱ تنها بیت ۱۵۰ و ۱۵۴ بی نام شاعر آمده است .

(۱) در ۳۵ « زبان » . (۲) در ۳۵ « غزل » . (۳) نبل و بند مکر و جلد است . (۴) شرنگ که هست سخ و در ۲۶ بخطا شریک (۵) در ۲۶ « است روی » . (۶) در هر دو جا در اصل « ضرب » . (۷) در ۶۴ « بیاروهان » . (۸) در ۶۴ « چو خوری » . (۹) در ۶۹ « دهان » . (۱۰) در ۶۲ « بر آورد »

..... (۱) ۵۸ - (۲) ۶۴ - (۳) ۶۶ - (۴) ۶۸

خدا را بزم تو گر در دل عدو کند	ز بیم تیغ تو نپیش جدا شود از بند
عدو تست بهم باز و صعو را پرواز	ز حکم تست شب و روز را بهم پیوند
ببخوشدای گنبدان بعد ازین که داد اجل	درخت عمر بدایدش را زیا افکند
همیشه تا که بود از زمانه نام و نشان	مدام تا که بود گردش سپهر بلند
بزم عیش و طرب نادینک خواهد تو شاد	خسود چاه تو باد ز غصه زار و ترند

۶۴

جهان نکام خداوند باد و دیر زیاد	رو بهیچ حوادث زمانه دست میداد (۴)
درست و راست گنناد این عمل خدای و را	اگر بست (۵) یکی در هزار درنگشاد (۶)

(۷) - ۵۱

خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد	که گاه مردم بشادان و گاه بود زاشاد (۸)
---------------------------------	--

۲۵ - (۹) - ۳۵

دود ، درباره این دو بیت رجوع کنید به حقیقه ۳۵۳ از جلد دوم این کتاب .
 (۱) در ۵۸ نهایت ۱۷۶ آمده . (۲) در ۶۴ نهایت ۱۷۳ آمده . (۳) در ۶۶ نیز نهایت ۱۷۲ آمده است . (۴) در اصل ۵۱ «مدار» (۵) در اصل ۵۱
 نقطه نگداشته اند . (۶) در اصل ۵۱ «مگشاد» و در کتاب اسرار الوجود فی مقامات
 امی السعد این بیت که همین مضمون را داره آمده است :

ایزد هر گر پوزی بندهد پر تو ناصد دیگر پیهری نگشاید
 وسعدی بر همین مضمون را چنین گفته است :
 خدا گر رحمت بندد دری رحمت گشاید در دیگری

(۷) در ۱۵ نام شاعر محطاً «رود که» ثبت شده است . (۸) در ۲۶ «که
 گاه مرده ازو شاد و گاه آشد دزد» . (۹) در ۳۵ ام شاعر بیت و از نسخه افاده است .

خدای چشم بد از ملک تو بگری داد (۱)

در یاد و چشم و آتش بر دل (۲) همی فرآید مردم میان دریا آتش (۳) چگونه شاید (۴)

یش (۵) بهنگ دازد دل را همی خساید (۶)

دهم (۷) که تا گوارد کایدون نه خرد (۸) خاید

۷۱ - ۴۳ - ۳۵ - ۲۸

اندی (۹) که امیر ما دار آمد پسر و زمرگ از پس دیدش رو با شه و شاید

بنداشت همی خاسد کو باز نماید (۱۰) بار آمد تا هر شفکی (۱۱) ژاژ نه خاید (۱۲)

۲۵ - ۲۶ (۱۳) ۲۷ - ۲۸ (۱۴) ۲۹ - ۳۰ (۱۵) ۳۱ - ۳۲

۳۳ - ۳۴ (۱۶) ۳۵ - ۳۶ (۱۷) ۳۷ - ۳۸ (۱۸) ۳۹ - ۴۰ (۱۹)

(۱) این مصرع را مسعود سعد سلمان در قصیده ای مدح ابو الملوك سلطان

ارسلان بن مسعود غزنوی و در وصف حسن اکبر آباد دین مطلع:

ز شاه بینم دلهای اهل حضرت شاد هزار رحمت بر شاه و اهل حضرت باد
ضمین کرده و در آن گوید:

چومن بینم بر تخت خسرو آه ترا بدسگام فریدون و پایگاه قباد

حزان گویم شاهها که زوژدکی گویند «خدای چشم بد از ملک تو بگری داد»

(۲) در ۲۸ و ۳۵ و ۷۱ «مر دل آتش» (۳) در ۳۵ «و آتش»

(۴) در ۳۵ «اید» (۵) در ۲۸ و ۷۱ «بی شك» و در سجعهای دیگر همه جا

«یش» (۶) خساید از خسائیدن بمعنی دش کردست (۷) در ۷۱ «دهم»

(۸) در ۲۸ «رخرد» (۹) اید بمعنی چسب و سجن گهن بشك و شمار مشکوك و

امعین (۱۰) در ۳۵ «باز باد ایچ» (۱۱) شك بمعنی حلق و فرسوده و

انکار است و در ۷۱ بی هر و ابدان و جلف و در آنجا «آمد و ما هر شفکی» (۱۲) در

۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۴ «بخاید» (۱۳) در ۲۹ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و

۴۳ و ۷۱ سها بت ۱۸۵ هست

بیزابا نیکوان تعایدت جنگک فند (۱) لشکر فریاد نی خاسته نی سودمند

۲۵

قند جدا کن ازوی دورشو از زهر دند (۲)

هر چه با آخر بهست جان ترا آن پسند

۲۱-۲۵-۲۹-۳۴

دریغ مدحت چون زرو آبدار غزل (۳)

که چابکیش (۴) نیاید (۵) همی بلفظ پدیدت

اساس طبع ثنایست (۶) بل قوی تر (۷) از آن

ز (۸) آلت سخن آمد همی همه مانید (۹)

۲۵-۳۵

درمدح وزیر ابوالطیب الطاهر مصعبی (۱۰)

۱- مرا جود او تازه دارد همی

مگر جودش (۱۱) ابرست و من (۱۲) کشت زار

- (۱) فدای بستی ترفند و مکر و دروغ و پیهوده است ، (۲) دند هر چه گلبو قراز کند چون پوست انار و مازوو با اصطلاح امروز گس و دیش ، (۳) در ۳۵ « چون آبدار و غزل ، (۴) در ۳۵ « چابکیش ، (۵) در ۳۵ « باید ، (۶) در ۳۵ « بجایست ، (۷) در ۳۵ و ۲۵ « قوی تر » ، (۸) در ۳۵ « از » ، (۹) مانده از فعل ماندن یعنی بجا گذاشتن باز ماندگی از چیزی با کاری و حتی این کلمه را بنامی برده و بمعنی باز مانده و بقیه بکار برده و آرا موایند جمع سینه اند « فطر المحبط » (۱۰) در ۱۱ بخط مصعبی ، (۱۱) در ۱۱ جود ، (۱۲) در ۶۳ « ابرست و من » .

مگو (۱) یکسو افکن که خود هم چنین (۲)

ببندیش و دیده (۳) خرد بر گوار

۱۱-۳۳-۶۳-۶۴-۶۵

ابا برق و با جستن صاعقه ابا غلغل رعد در کوهسار

۴۵-۷۴

نه ماه سیاهی (۴) نه (۵) ماه فلک که اینت (۶) غلامست و آن (۷) پیشکار (۸)

۱-۲۵-۲۶-۲۷ (۹) - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۵ - ۳۶ - ۴۳

۷۱- (۱۰)

نه چون پور میر خراسان که او عطا را نشسته بود کردگار (۱۱)

۲۶ (۱۲) - ۲۷ - ۲۸ - ۳۰ - ۴۳ - ۷۱

نگار بنا شنیدستم که گاه (۱۳) محنت و راحت

سه پیراهن سلب (۱۴) بوده است یوسف را بعد از اندر

(۱) در ۶۴ «مرا» و در نسخه های دیگر همه جا مگر « (۲) در ۶۳

« نگه یکسو افکن بخود همچین » (۳) در ۳۳ و ۶۴ « دیده » در ۶۳ چشم

(۴) سیام نام کوهیست که منعم ماه خود را از آن بر آورد و ماه سیام ماه نخبش (۵)

در ۳۶ « سیام و نه » در ۲۷ « سیام و نه » و در ۷۱ در موضع اول « سیاهی و نه » و

در موضع دوم « سیامی و نه » (۶) در ۳۱ در دو جا آمده در یک جا اینست و در

جای دیگر « این یک » (۷) در ۳۵ این (۸) در ۳۶ که این خون

غلامست و آن چون ردک و در (یک) و آن پیشگاه (۹) در ۳۷ یک جانان است و

جای دیگر تنها مصرع اول هست (۱۰) در ۷۱ دو جا ضبط شده یکی در کلمه پیشکار

و دیگر در کلمه سیام (۱۱) کردگار به معنی عمداست (۱۲) در ۲۶ نام شاعر نیست

(۱۳) در ۵۸ « اندر » (۱۴) در ۴ « سلب »

یابی از کید (۱) شدید خون دوم شد چاک از تهمت (۲)
 سوم (۳) یعقوبسارا اربوش روشن گشت (۴) چشم تر
 رخم ماند بدان اول دلم ماند بدان نبی (۵)
 نسیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر (۶)

۶۸-۶۴-۶۲-۵۸-۴۷-۱۳-۴

بدور عدل تو در زیر چرخ مینائی چنان گریخت ردهر دور بگ (۷) فتور
 که نارشاه کند هم چو ناد سنبل را نیش چمگل خوریر تارک عصفور

۶۳-۴۶

۲۰ چا کرات گهرم چو حیاط است (۸) - گرچه حیاط بندای ملک بشور گیر
 گهر (۹) بیره قدح صومعه بیدماید تا (۱۰) سر بند شمشیر و بدور دشتیر

۶۴-۴۴

وقت شکر باسگ با لاله ریر
 دوستا آن حروش در ربط بو
 واری ریر و این مدار شکست
 تن او تدر به زهان برمان
 خوشتر آید بگویشم از تکبیر
 گر ر دشت اندر آورد لختیر
 بدل اندر یه بی گرازد تیر

— (۱) - در ۵۸ «در چاه» (۲) در ۵۸ «در محبت» و در ۶۸ «کد شد باره
 یابی از مکر نشد پیرجون» - (۳) در ۴ و ۴۷ «سوم» و در ۱۳ و ۵۸ «سوم»
 (۴) در ۴ و ۶۲ «روشن کرد» در ۴۷ و ۱۳ و ۶۸ «از پوی روشن کرد» و در
 ۵۸ «روشن روشن گشت» (۵) در ۴۷ و ۶۲ «دوم» و در ۱۳ «دوم» و
 در ۶۸ «دلم ماند بدان اول رخم ماند بدان ای» (۶) در ۵۸ «سوم وصل و
 ماند بدان پیراهن دیگر» (۷) در ۴۶ «رمرآت دهر رنگ» (۸) در ۶۴ «که
 رده حیاط است» (۹) در ۴۴ «گهر» (۱۰) در ۶۴ «گهر»

گناه گریان و که بنالد زار بامدادان و روز تاشب گبر
 آن زبان آور و زبانش نه خبر عاشقان کند تفسیر
 گناه دیوانه را کند هشیار که بهشیار بر نهد زنجیر (۱)

(۱) این قطعه شیوا در هیچیک از مراجع بنام رودکی نیست و تنها در رسائل اخوان الصفا در فصل موسیقی آمده است و چون این رسائل در اواسط قرن چهارم تألیف شده بناچار این اشعار می بایست از یک تن از شاعران قرن چهارم ایران باشد و چون بسخن رودکی و روش فکر او بسیار مانده است ظن غالب بر آنست که از رودکی باشد - در چاپ بمبئی ۱۳۰۵ (ج ۱ ص ۱۲۰) این قطعه بدین گونه آمده است :

دوست آن خوش بانك بر بط تو	خوشر آمد بگوشم آن تکیر
رادی در او سدا ار	شگفت که سهر اندر حجیر
تن او بیرمی زمان زمان بدل اندومی	وهمی مر کرداری گناه کو با نبر
آن زبان آورد زبانش نه	که بجز عاشقان کند تفسیر
گناه دیوانه را کند هشیار	گناه هشیار را دهد زنجیر

و در چاپ مصر ۱۳۴۷ - ۱۹۲۸ (ص ۱۷۶) بدین گونه ثبت شده است :

وقت شب کبر نالك ناله زیر	خوشر اید بگوشم از تکیر
زاری زیر و این مدار شگفت	گر زوشت اندر آورد ننجیر
تن او تیر نه زمان بزمان	بدل اندر همی کندازد شیر
گناه گریان و که بتالد زار	بامدادان و روز تا شبگیر
آن زبان اوری زبانش نه	خبر عاشقان کند تفسیر
کمان دیوانه را کند هشیار	که بهشیار بر نهد زنجیر

و در مقابله این دو نسخه هم چنانکه در متن آمده است بقباس اصلاح کرده ام .
 ازین قرار مصرع اول را نیز چنین می توان خواند : وقت شبگیر بانك ناله زیر
 یا درست تر آنست که بگوییم این مصرع در اول این قطعه و مصرع اول مطلع آن
 بوده است که مصرع دوم آن از میان رفته .

رك (۱) كه با اند (۲) شار (۳) بنمائی دل تو خوش کند بخوش گفتار
 باديك چند بر تو پماید اندر آتش (۴) روا شود بازار ۲۱

۳۵

لعل می راز درج خم (۵) پرکش (۶) در کد و نیمه (۷) کن پیش من آر

۲۵-۲۸-۳۰-۳۳-۷۱

.....

گر شود بحر کف همت تو موج زفان و رشودا بر سر رایت (۸) توطوفان بار
 بر موالیت بیاشد همه در و گوهر برا عادت بیارده همه شخکاسه (۹) و خوار (۱۰)

۲-۲۶ (۱۱) ۲۷ (۱۱) ۳۱ (۱۱) ۴۳

.....

ای خواجه این همه که تو بر میدهی شمار

بادام تروسیکی (۱۲) و بهمان (۱۳) و باستار (۱۴)

۲۶ - ۳۵ (۱۵)

- (۱) رك بفتح اول با خود از خشم آمده سخن گفتن باشد و اینجا معنی نیدهده و گویا نسخه درست نیست . (۲) اند در سخن بایجاب بود چون رواست و در شمار نامعلوم . (۳) شار بمعنی شهر و لقب پادشاه فرجستان و غل و غش زر و سیم و شغال و چادر بازک و جامه فانوس و نام مرفی و بنای بلند و شاهراه باشد و هیچ يك ازین معانی مناسب این شعر نیست و گویا نسخه نادرستست . (۴) در اصل چنین است و شاید « اندر آتش » درست تر باشد . (۵) در ۲۵ و ۳۰ « سرخ خم » . (۶) در ۷۱ « پرکش » (۷) کد و نیمه کوزه شرابست . (۸) در ۴۳ « سرایت » و قطعاً نادرستست . (۹) شخکاسه زال و تگرگ باشد . (۱۰) در ۲۶ « غار » و در ۳۱ « خوار » و گویا غار درست ترست که بمعنی برفت . (۱۱) در ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ تنها بیت دوم هست . (۱۲) سیکی می و باده است و در ۳۵ بخطا « شکی » . (۱۳) بهمان بمعنی فلان . (۱۴) باستار و یستار (که اینك در زبان عوام فیسار شده است) مراد فلان و بهمانست . (۱۵) در ۳۵ این دو مصرع پس و پیش آمده .

مارست این جهان و جهان جوی مارگیر

از مارگیر مار بر آرد همی دمار

۲۱۵

۶۶

درواز (۱) و در یواز (۲) فروگشت و بر (۳) آمد

بیمست که یک بار (۴) فرود آید دیوار

۲۶-۲۷-۲۸-۳۰-۳۱-۳۵-۳۷ (۵) ۴۳-۷۱

آن خجش (۶) زگردش در آویخته گوئی

خیکیست پر از باده درو ریخته (۷) از بار

۲۵ (۸) - ۳۵

آن کن که درین (۹) وقت همی کردی هر سال (۱۰)

خز پوش و بکاشانه رو (۱۱) از صغه و فروار (۱۲)

(۱) درواز در فرهنگها ضبط نشده و گویا همان دروازه است و در ۲۸ و ۳۰

و ۳۷ و ۷۱ «دیوار» .

(۲) در یواز و در ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۵ و ۷۱ «در یواز» چهار چوب

درست . (۳) در ۳۱ و ۳۷ «فروگشت تر» . (۴) در ۳۰ و ۳۱ و ۳۵ و

۳۷ و ۷۱ «بار» (۵) در ۳۷ نام شاعر نیست . (۶) خجش چیزی باشد

که درختان و فرغانه و حوالی آن برگردن مردم بروید و دردی ندارد ولی بریدن

آن را خطرست و در ۲۵ «جخش» و ظاهراً این همان درمیست که بزبان فرانسه

Goitre می نامند . (۷) ظاهراً می بایست «در آویخته» باشد . (۸) در ۲۵ بنام

ایبی آمده است (۹) در ۲۷ و ۳۱ و ۳۵ «بدین» (۱۰) در ۷۱ «کردی سال»

(۱۱) در ۳۵ «شو» (۱۲) فروار و فرواره بالاخانه تابستانی و در ۲۷ «فرواز»

با آنکه لغت فروار ضبط شده و در ۳۰ «پوش بشهامه که در صغه فروار» در

۳۵ «صغه فروار» در ۷۱ «صغه فروار» .

۲۷-۲۸-۳۰-۳۱-۳۵-(۱)۳۷-(۲)۴۳-۷۱

کسی را که باشد بدل مهر حیدر شود سرخ رود در دو گیتی (۲) باور (۴)

۲۷-۲۶-۱

اباسرو بن (۵) در نك و پوی آنم که فرغند آسا (۶) بیچم بتو بر

۷۱-۴۳-۳۴-۲۹-۲۷-۲۵

در مذمت اسب خود (۷)

بود عورو کوسج (۸) و لنگ و پس من نشسته برو چون کلاغو (۹) بر عورو

۳۷

چرخ فلک (۱۰) هرگز پیدا نکرد چون تو یکی سفله دون و زکور (۱۱)

خواجه ابوالقاسم از تنگ تو بر نکند سر بقیامت ز گور

(۱۲) ۴۳-۳۷-۳۵

(۱) در ۳۵ بنام چرخ آمده ولی چنین شاعری در کتابهای دیگر نام نبرده اند و ممکنست فرخی باشد. (۲) در ۳۷ بنام فرخی آمده است، رجوع کنید بصحیفه ۶۴۹ از مجلد دوم (۳) در ۱ «عالم» (۴) آور بمعنی یقین. (۵) در ۲۵ و ۳۵ «سرو نو» و در ۲۷ و ۷۱ «سرو من» (۶) فرغند گیاهست خود رو و خزنده چون کدو و ۷۱ گوید: «ابوحقن سفیدی دیرندرا بمعنی تعویذ آورده و باین بیت رودکی ممسک شده» و بهین جهت در ۳۴ و ۲۹ «فرغند آسا» و در ۲۵ «فرغند واری» و در نسخه های دیگر «دیرند آسا» آمده است. (۷) این عنوان همچنین در ۳۷ آمده است.

(۸) کوسج همان کوسه است که کم ریش باشد. (۹) کلاغو در فرهنگها

نیامده و گویا لغتی است در کلاغ و شاید در اصل «کلاغی» بوده باشد. (۱۰)

در ۳۷ چرخ و فلک (۱۱) زکور بمعنی زفت و بخیل و دزد. (۱۲) در ۴۳ تنها

بیت اول آمده است.

همی (۱) بکشتی تادر عدو (۲) نماند شجاع

همی (۱) بدادی تادر ولی (۲) نماند فقیر

۱۴-۱۷-۴۵-۶۳-۷۴

بسا کسا (۳) که بره است (۴) و فرخشه (۵) برخوانش .

بسا کسا (۳) که جوین (۶) نان همی نیابد سیر (۷)

۱-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۴-۴۳-۷۱

مبادرت کن و خامش مباش چندینا

اگر ت بدره (۸) رساند همی بیدرمنیر (۹)

۱۷-۶۳

.....

زندگانی (۱۰) چه کوته و چه دراز

نه بسا خسر بمرد بساید باز

(۱) در ۱۴ « همین » . (۲) در ۱۷ « تا ز آدمی » و در ۱۴

و ۶۳ و ۱۷ « تا آدمی » . (۳) در ۲۷ « بسا کسان » (۴) در ۲۷ و ۲۸

و ۷۱ « بره هست » و در ۱ « بره هست » (۵) فرخشه و فرخشت قطایف باشد یعنی

فانی که از نشاسته و لوزینه بیزند و در ۲۷ « برخشه » با آنکه لغت را فرخشه

ضبط کرده و در ۳۰ بجای فرخشه « تره » آمده و در ۲۵ « بسا کسا که بره » و

فرخشت « و حال آنکه لغت را فرخشته آورده و در ۲۴ و ۲۹ « بره فرخشته است »

و در ۲۶ و ۲۷ « بره است و فرخشته است » . (۶) در ۱ و ۲۶ و ۲۷ « جوی »

و در ۷۱ « چون » (۷) در ۲۹ « نیابد سیر » و در ۱ و ۴۳ و ۳۰ و ۳۱ و ۲۸

و ۷۱ این دو مصرع بدینگونه آمده و در نسخه های دیگر بس و بیش است بهمین

جهت در حرف شین نیز ضبط کرده خواهد شد . (۸) در ۱۷ « بدر » (۹) در

۱۷ این دو مصرع بس و بیش آمده بهمین جهت در ردیف الف نیز خواهد آمد

(۱۰) در ۱۳ « زنده گانی » .

- هم بچنبر گذار (۱) خواهد بود (۲)
 این رسن را اگر چه هست (۳) دراز
 خواهی اندر عشا و شدت (۴) زی
 خواهی اندر امانت بنعمت (۵) و ناز
 خواهی اندک تر از جهالت بپذیر
 خواهی از ری بگیر تا بطراز (۶)
 این همه باد و بود تو خوابست (۷)
 خواب را حکم نی مگر بمجاز (۸)
 این همه روز مرگی یکسانند (۹)

شناسی ز يك دگر شان باز

۶-۸-۱۳-۴۷-۶۲-۶۵ (۱۰)

ناز اگر خوب را سزااست بشرط نزد جز ترا کرشمه (۱۱) و ناز

۲۵

روی بمحراب نهادن چه سود دل بیخارا و بتات طراز

- (۱) در ۶۲ « گزار » ، (۲) در ۸ « گذشته باید بود » (۳)
 در ۱۳ « اگر هست » ، (۴) در ۱۳ و ۴۷ و ۶۲ « محنت » ، (۵) در
 ۱۳ و ۴۷ و ۶۲ « نشاط و نعمت » ، (۶) در ۱۳ و ۴۷ و ۶۲ « تا به
 حجاز » ، (۷) در ۴۷ « بود و باد تو خوابست » ، در ۱۳ « بود و باد تو
 خوابست » ، در ۶۲ « بود و باد تو خوابست » و در نسخه های دیگر همه جا « باد
 دیو بر جانست » ، (۸) در ۸ « که مجاز » ، (۹) در ۴۷ و ۱۳ و ۶۲
 مرگ اگر بینی » ، (۱۰) در ۶۵ از تاریخ بیهمنی نقل کرده اند ، (۱۱)
 کرشمه ناز و غنچ و مضمون این بیت را سنائی چنین سروده است :
 زشت باشد روی نازیا و ناز جف باشد چشم ناینا و درد

اشعار رودکی ۱۰۰۳

ایزد ما (۱) و سومه عاشقی از تو پذیرد نپذیرد نماز

۱۳-۳۳-۴۷-۵۴-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶

همی بر آیم با آنکه بر نیاید خلق و بر نیایم با روزگار خورده گریز (۲)

۳۵

چو فضل میرا بوالفضل بر همه ملکان

چو فضل گوهر و یاقوت بر بهره بشیز (۳)

۳۵

گر نه بدبختی مرا که فکند یکی جاف جاف (۴) زود غرس (۵)

او مرا پیش شیر بیسندد (۶) من تاوم (۷) برو نشسته مگس

۲۵-۲۹-۳۴

گرچه نامردمست (۸) مهر و وفاش نشود هیچ ازین دلم یرکس (۹)

۲۵-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۴-۳۵ (۱۰)

(۱) در ۴۷ و ۵۴ «ایزد تا» (۲) گریز اینجا بمعنی فریضه است (۳) بهره بمعنی بهره و بهره و بیشیز یا پیشیز چیزی باشد که بجای درم رود یعنی پول خرد (۴) جاف جاف زنی را گویند که یرک شوی آرام نکند - (۵) غرس بمعنی خشم - (۶) در اصل همه جا «بیسندد» (۷) تاوم بمعنی تاہم و تاب نیاورم از تاویدن مانند تاییدن - (۸) در ۲۷ «نامردمست» (۹) بمعنی معاذالله، در اصل «یرکس» و گویا در اصل یرکس بوده است که یرکست هم ضبط کرده اند و یا هرکس و هرگست و گویا کلمه هرگز از همینجا است - (۱۰) در ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۴ و ۳۵ چنین آمده:

گرچه نامردمست آن ناکس نشود سپر از و دلم یرکس

و همین جهت جزو اشعار مثنوی نیز خواهد آمد -

در حرثیت شهید باغی

کاروان شهید رفت از پیش و آن ما رفته گیر و می اندیش (۱)
از شمار دو چشم یک تن کم (۲) وز (۳) شمار (۴) خرد هزاران بیش (۵)

۶۴-۶۳-۴۷-۳۳-۱۳-۱۱

توشه جان خویش (۶) از و (۷) برای (۸)

پیش کایدت مرگ پای آگیش (۹)

۷۱-۴۳-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵

آنچه با رنج بافیش و بدل (۱۰) تو باسانی از گزاره مدیش (۱۱)

۷۱-۴۳-۳۴-۲۹-۲۸-۲۵

۲ خویش بیگانه گردد از پی سود (۱۲) خواهی آن روز مزد کمتر دیش (۱۳)

۳۴-۲۹-۲۵

گر گرا کی رسد صلات شیر (۱۴) با زرا کی رسد (۱۵) بهیب شخیش (۱۶)

(۱) در ۶۴، «گیرد اندیش»، (۲) در ۶۴ «یک شد کم»، (۳) در ۱۳ «در»، (۴) در ۶۳ و ۶۴، حساب، (۵) در ۴۷ «بیش»، (۶) در ۲۶ «جان خود»، (۷) در ۳۰ «از آن»، (۸) در ۲۵ و ۲۷ «بردار»، (۹) پای آگیش پای بست باشد از آگیشیدن بمعنی آریختن.

(۱۰) در ۲۸ و ۴۳ و ۷۱ «آنچه از رنج بافیش بدل»، (۱۱) مدیش یعنی مده اورا و در ۲۵ و ۳۴ «مدی» بمعنی مده و در ۲۸ و ۴۳ مدیش بمعنی مدت آمده و در ۲۸ در سن لغت مدیش و در شعر «مدیش»، (۱۲) در ۲۵ «بودش» و بهین وجه این بیت جزو ابیات منوی هم خواهد آمد، (۱۳) دیش می مده اورا چنانکه مدیش بمعنی مده اورا، (۱۴) در ۲۵ و ۲۷ «ملاط شات» و در ۲۸ «ملاط شاه» و در ۲۸ و ۳۴ و ۴۳ و ۷۱ «ملاط شات»، (۱۵) در ۳۴ «کی بود»، (۱۶) شخیش نام مرغیست و در ۱ «بخش و بعیش» و بجز ۲۷ در همه سخفهای دیگر «شخش».

۷۱-۴۳-۳۴-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۱

رهمی (۱) سوار و جوان و توانگر (۲) از ره دور

بخدمت آمد نیکو سگال (۳) و نیک اندیش (۴)

پسند باشد (۵) هر خواجه را پس از ده سال

که باز گردد پیرو پیاده (۶) و درویش (۷)

۶۸-۶۴-۶۲-۴۷-۱۳-۴

بسا که مست درین خانه بودم و شادان (۸) چنانک جاء من افزون بد از امیر و ملوک

کنون همانم و خانه همان و شهر (۹) همان مرا، رثی کز چه شده است شادی سوک^{۱۰}

۳۵-۲۵

ای لك (۱۱) از ناز خواهی و نعمت کرد درگاه او کنی لك و باش (۱۲)

۷۱-۴۳-۳۵-۲۸-۲۵

یغچه (۱۳) بارید و پای من بفرود ورغ (۱۴) بر بند یغچه (۱۴) راز فلک

۳۵

(۱) در ۱۳ و ۶۴ « زهی » . (۲) در ۶۸ « جوان و سوار و توانگر »

(۳) در ۴ « آمد و نیکو سگال » . (۴) در ۶۲ « آید نیکو سگال نیک

اندیش » (۵) در ۶۲ « آید » . (۶) در ۱۳ « پیاده » و پیداست که در چاپ

درست نگرفته است (۷) در ۶۲ « دل ریش » (۸) در ۳۵ « بوده ام شادان » .

(۹) در ۲۵ « شعر » (۱۰) سوک « مصیبت باشد و ازین قلمه پیداست که املائی

درست این کلمه بکاف تازیست « بکاف پارسی (ک) چنانکه معمولست می نویسند .

(۱۱) لك بمعنی احمق و نادان . (۱۲) لك و يك بمعنی تکایو و در ۲۵ لك و يك آمده

و نام شاعر در ذیل لغت نوشته شده ولی این بیت نیست و پیداست که در اصل بوده و

کاتب نتوشته است . (۱۳) یغچه تگرك باشد مشتق از یغ . (۱۴) ورغ بندی از چوب

و گیاه و گل که پیش رودها بندند و فروغ و روشنی .

ز آن (۱) می که گر سرشکی از آن در (۲) چکد بنیل
صد ساک مست باشد (۳) از بوی او (۴) نهنگ
آهوبدشت (۵) اگر (۶) بخورد (۷) قطره‌ای از او (۸)

غرندۀ شیر گردد و نندیشد (۹) از پلنگ
۱۱-۱۳-۳۱ (۱۰) ۳۳-۴۶-۴۷-۵۸ (۱۱) ۶۳-۶۴-۶۵

می لعل پیش آرو پیش من آی (۱۲) بیک دست جام و بیک دست چنگ
از آن می مراده که از عکس (۱۳) او چو یاقوت گردد بفرسنگ سنگ

۱۳-۴۷-۶۳-۶۵

کسان که تلخی زهر طلب نمیدانند ترش شوند و نمانند روز اهل سؤال
ترا که می شنوی طافت شنیدن نیست مرا که می طلبم خود چگونه باشد حال

۶۵

شکفت (۱۴) لاله توزیغال (۱۵) بشکفتان که همی
بدور (۱۶) لاله تکف برنپاده به (۱۷) زیغال (۱۵)

- (۱) در ۱۳ و ۶۴ «آن» . (۲) در ۴۶ و ۴۷ و ۶۳ «از وی در» و در ۱۱ و ۶۴
از و در ۱۳ «از ویر» و در ۳۱ و ۳۳ و ۵۶ و ۶۵ «سرشکی اندر» .
(۳) در ۱۱ و ۱۳ و ۶۴ «هوارمست گردد» . (۴) در ۱۱ و ۳۱ و ۴۶ و ۴۷
و ۶۳ «آن» (۵) در ۴۶ و ۶۳ «آهوی دشت» . (۶) در ۱۱ و ۱۳
و ۶۳ «اگر» . (۷) در ۵۸ «آهواگر بدشت خورد» . (۸) در ۱۳ و ۴۷ و ۵۸ و ۶۳
و ۶۴ «ار آن» . (۹) در ۵۸ «بندیشد» (۱۰) در ۳۱ بها بیت ۲۵۳ آمده
است ، (۱۱) در ۵۸ بها بیت ۲۵۴ آمده است ، (۱۲) در ۶۳ «آر» (۱۳)
در ۶۳ «مرا آر که عکس» (۱۴) در ۳۱ «شکفته» . (۱۵) زیغال قدح و در
۱۱ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۱ ، ریغال ، و در ۲۶ «ریغال» ، (۱۶) در ۲۵ «ریش
(۱۷) در ۳۰ «مه» .

۱-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۴-۴۳

چون کسی (۱) کردمت بدستک خویش گنه خویش بر تو افکندم
 بخانه از روی تو - تهی کردم دیده از خون دل بیاکندم
 صعب آید مرا ز کرده خویش کز در گریه ام همی خندم (۲)
 بد (۳) ناخوریم یاده که مستانیم وز دست نیکوان می بستانیم
 دیوانگان بی هتمان خوانند دیوانگان نه ایم که مستانیم
 ۷۴-۴۵

بیا دل و جان را بخداوند سپاریم اندوه درم و غم دینار نداریم
 جان ز ازیمی دین و دیانت بفروشیم وین عمر فنا را بره غزو گزاریم (۴)

(۱) کسی مخفف گسیل (۲) سوزنی قصیده ای دارد بدین مطلع :

ای چو جان عزیز فرزادم ای دل و دیده و جگر بندم

که خطاب پسر اوست و در فراق وی همی نالد و در آن قصیده در بیت ششم گوید :

اندرین حسب رود کی گوئی عاریت داد یتکی چندم

و از آن پس این سه بیت را آورده است و بلافاصله در بیت دهم گوید :

بی جمال تو ای پسر حاشا همچو دیوانگان بی بندم

و یذاست که سه بیت از رودکی آورده است و از بیت دهم بعد چنانکه مضمون آن گواهی می دهد ازوست ، (۳) در ۷۴ « بل » (۴) این دو بیت نیز در چاپ جدید رسائل اخوان الصفا (چاپ مصر ۱۳۴۷ = ۱۹۲۸ ص ۱۵۴) در فصل موسیقی آمده و بهمان دلایلی که در صحیفه ۹۹۷ گذشت می بایست از رودکی باشد ، در چاپ اول آن کتاب نیست و درین چاپ دوم پیش ازین ابیات نوشته شده است « وقول الشاعر الفارسی » و در آنجا نسخه چنین است :

بیا نا دل و جان بخداوند سپاریم اندوه درم و غم دینار نداریم

جان ز ازیمی دین و دیانت بفروشیم وین عمر فنا را بره غزو گزاریم

و برای رعایت وزن یای یارا در مصرع اول و نیم درم را در مصرع دوم باید مشدد خواند .

مادرمی را بکره باید قربان (۱)
 بچه او را ازو گرفت فدائی (۲)
 جز که (۳) نباشد حلال دور بگردن (۴)
 تا نخورد شیر هفت ماه بتعمامی
 آنکه شاید ز روی دین وره داد
 چونت بسیاری بحسب بچه او را
 باز چو آید بهوش و حال (۶) بیند
 گاه زبر زبر گردد از غم و گه باز
 زر (۸) بر آتش (۹) کجا بنخواهی پالود
 باز بگردان اشتری که بود مست
 مرد حرس کفکهاش پاک بگیرد
 آخر کار ام گیرد و بچند نیز (۱۱)
 چون بنشینند تمام و صافی (۱۲) گردد

(۱) در ۴۷ « را برید باید بستان » . (۲) در ۴۷ « گرفت نشاید » و در ۱۳
 « گرفت ازو نتوایی » (۳) در ۱۳ « کرچه » (۴) در ۴۷ « نمودن » (۵) بجز
 ۷۵ همه نسخه ها « شبانروز » (۶) در ۱۰ و ۱۳ و ۲۷ و ۷۵ چنین است
 و در نسخه های دیگر همه جا « بهوش حال » (۷) در ۱۰ و ۷۵ « زبر و زبر »
 (۸) در ۱۳ « از » (۹) در ۱۰ « آتش » (۱۰) در ۱۳ « زخم و زانده
 شیطان » . در ۴۷ « کف بر آرد زخم زانده شیطان » . در ۷ و ۷۵
 « کفک بر آرد زخم و راند سلطان » و در نسخه های دیگر همه جا « زخم راندن
 شیطان » و گویا در اصل « زخم راندن شیطان » و یا بهتر « زخم و زانده شیطان »
 بود است اشاره این تعبیر زبان فارسی که گویند شیطان بجسمش رفته یعنی مصروع شده
 است و دهانش کف کرده . (۱۱) در ۱۳ « بچند سیر » و در ۷۵ « بچند نیز »
 (۱۲) در ۱۳ « آتش » (۱۳) در ۱۳ « تمام صافی »

چند ازو سرخ چون عقیق یمانی چند ازو لعل چون نکین بدخشان

ورش (۱) بیوتی گمان بری (۲) که گل سرخ

بوی بدو (۳) داد و مشک (۴) و عنبر بابان (۵)

هم بنم (۶) اندر همی گدازد (۷) چونین

تا بکه نو بهلر و نیمه نیمان

آنکه اگر نیم (۸) شب درش بکشائی (۹)

چشمه خورشید را بینی تابان

ور بیلور اندرون (۱۰) بینی گوئی

کوهر سرخست بکف (۱۱) موسی عمران

زفت شود راد مرد دوست دلاور (۱۲)

گر بچشد زوی و روی زرد گلستان (۱۳)

و آنک (۱۴) بشادی یکی قدح بخورد زوی (۱۵)

رنج نبیند از آن فراز و ته احزان (۱۶)

انده ده ساله را بطنجه ر مانند (۱۷)

شادی تورا زری (۱۸) بیارد و عمان (۱۹)

- (۱) در ۴۷ «گرش» (۲) در ۱۳ «کنی» (۳) در ۴۷ «باو» (۴) بجز ۷۵ در همه نسخه های دیگر «داد مشک» (۵) در ۱۳ «عنبر همان» (۶) در ۷ و ۱۰ و ۷۵ «بنم» (۷) در ۴۷ «گدازد» و در ۷۵ «گذارد» (۸) در ۱۰ «نیمه» (۹) در ۳ «بکشائی» (۱۰) در ۱۳ «اندران» و در ۴۷ «اندرش» (۱۱) در ۱۳ و ۴۷ و ۱۰ «سرخ است و کف» (۱۲) در ۷ «زفت شود راد و مرد دوست دلاور» در ۱۰ «زفت شود راد مرد دوست و دلاور» و در ۵۷ «زفت شود راد و مرد دوست دلاور» (۱۳) در ۱۳ «بچشد زرد و شودش گلستان» در ۷ و ۱۰ «بچشد زادی در وی زرد گلستان» (۱۴) در ۷ و ۱۳ «آنکه» (۱۵) در ۱۳ «زو» (۱۶) در ۱۳ «از آن فرار» احزان» (۱۷) در ۱۳ «بالحظه رباید» در ۱۰

یامی چونین (۱) که سالخورده بود چند
 مجلس باید بساخته (۴) ملکانه
 جامه بکرده (۲) فرازینجه (۳) خلقان
 از گل و روز (۵) یاسمین و خیری الوان (۶)
 نعمت فردوس گستریده (۷) زهرسو
 ساخته کاری که کس نسازد چو نان
 شهره (۸) زیاجین و تختهای (۹) فراوان
 بریط عیسی^{۱۰} و فرشهای فوادی^{۱۱}
 چنگ مدک نبروتای^{۱۲} چابک جاتان

«رطب رماند» و طنجه نام بندری و شهری از مراکش است در تنگه جبل -
 الطارق که اینک ۴۶۰۰۰ جمعیت دارد (۱۸) در ۴۷ «بری» (۱۹) در
 ۷ «غان» و در ۱۰ «نوآرد و ببرد غمان» و مراد از این شعر ایش است که
 اندوه ده ساله را چنان دور کنند که شهر طنجه در مراکش - برد و شادی نو را
 اگر هم بسیار دور و در ری و عمان باشد می آورد. (۱) در ۱۳ «یامی چونین»
 در ۱۰ «بانده چونین» (۲) در ۱۰ و ۱۳ «بگرده» (۳) در ۱۰ «رنجه»
 و در نسیخه‌های دیگر «پنجه» و معنی این شعر ایش است، با چنین می سالخورده که پیش از
 پنجاه جامه خلقان (فرونده) کرده است، چنانکه هنوز در زبان فارسی برای
 چیزی یا کسی که فرسوده باشد گویند پنجاه پیر آهن یاره کرده است. (۴) در ۱۳
 «ساختن» (۵) در ۱۰ و ۱۳ و ۴۷ «از» (۶) در ۱۳ «خیری و
 الوان» (۷) در ۱۳ «گسترید» (۸) در ۱۰ «شهر» (۹) در ۱۳
 «نعت‌های» (۱۰) در ۷ «عیسی» و در ۷ عی و ظاهر این نام بریط زنی
 بوده است و شاید در اصل عیبی بوده باشد. (۱۱) در ۱۳ «لونه‌ای بوادی»
 ظاهر آن فرشهای خطای کاتب است که کلمه سطر بالا را مکرر کرده و شاید در اصل
 نام یکی از سازها بوده است مانند رود یا چنگ. ممکن است کلمه «فوادی»
 هم غلط کاتب باشد و اصل آن فراوی بوده باشد منسوب به راه شهر نزدیک
 نسا و یا اینکه «و ذاری» بوده باشد که نوعی از پارچه بوده است (نهایه
 الادب نوری ج ۱ ص ۳۶۷ سطر ۱۱) (۱۲) در ۱۳ «چنگ و دف و برده‌های»

يك صف حيران و پير صالح (۲) دهقان	يك صف ميران و بلغمی (۱) بنشسته
شاه ملوك جهان امير خراسان (۴)	خسرو بر تخت پيشگاه (۳) نشسته
هر يك چون ماه برد و هفته در فشان (۵)	ترك هزاران پيماي پيش صف اندر
می سرخ و زلف و جمعدش (۸) ريحان	هر يك بر سر بساك مورد (۶) نهاد و روش (۷)
بچه خاتون ترك و بچه خاقان (۱۰)	باد دهنده (۹) بتی بدیع ز خوبان
شاه جهان شادمان و خرم و خندان (۴)	چونش بگیرد (۱۲) نپید چند بشادی (۱۳)
قامت چون سرو و زلف کاش چو گان (۱۶)	از کف تركی سیاه چشم پر روی (۱۵)
باد کند روی شهر یار سجستان	زان می خوشبوی (۱۷) ساغری بستاند

- (۱) در ۱۳ «میران و بلغمی» در ۱۰ «میران بلغمی» و در ۷۵ «میران و بلغمی» و یداست که باید بلغمی باشد یعنی ابو القصل بلغمی وزیر معروف
- (۲) در ۱۳ «میران و پیر صالح» (۳) در ۱۳ «خسرو زوی پيش پيشگاه» و در ۴۷ «خسرو زوی پيش پيشگاه». (۴) در ۴۷ «صفاهان» (۵) در ۱۳ و ۴۷ «هر يك همچون ماه دو هفته در فشان» و در نسخهای دیگر بجز ۷ و ۷۵ همه جا «در فشان» (۶) در ۱۳ «خورده» و بساك و بساك تاج از گل و برگ در فشان باشد. (۷) در همه نسخها بجز ۱۳ «آبش» (۸) در همه نسخها بجز ۱۳ «آبش و می سرخ و زلف و جمعدش» و در ۱۳ «روش می سرخ و جمعد زلفش» (۹) در ۱۳ «ماده هندو» (۱۰) در ۱۳ «خاتون» (۱۱) در ۱۳ «چونکه» (۱۲) در ۴۷ «چونکه بگیرد» (۱۳) در ۱۰ «جوش بگیرد نه یسنه چند بشادی» (۱۴) در ۱۰ «خرم خندان» (۱۵) «سیاه چشم و نگارین» و در ۴۷ «چشم نگارین» و در ۷ «چشم پر روی» و در ۷۵ «چشم پر روی» و چشم را چشم تصحیح کرده که لهجه ای از چشم باشد (۱۶) در ۱۳ و ۴۷ «سرو زلفهای چو چوگان» (۱۷) در ۷ و ۱۰ و ۷۵ «زان تن خوش»

خود بخورد نوش^(۱) و اولیاش همیدون^(۲)

گوید هر يك چو می بگیرد شادان

شادی بو جعفر احمد بن محمد

آن مه^(۳) آزادگان و مقبر ابرار

آن ملك عدل و آفتاب^(۴) زمانه

زنده بدو داد و روشنائی کیهان^(۵)

آنك^(۶) نبود از تراد آدم چون او^(۷)

نیز^(۸) نباشد اگر نکوئی بهتاف

۳۰ حجت یکتا خدای و سایه^(۹) او است

طاعت او کرده واجب آیت فرقان^(۱۰)

خلق ز خاک و ز آب و آتش و بادند^{۱۱}

وین^{۱۲} ملك از آفتاب گوهر ساسان^(۱۳)

فر^{۱۴} بدو یافت ملك^{۱۵} تیسره و تازی

عدن بدو گشت تیسر^{۱۶} کیتی و وان

(۱) در ۱۳ « بخورد نوش » و در نسخه های دیگر جز ۱۰ و ۷۵ « خود بخورد

شاد ». (۲) در ۱۳ « هم ایدون » (۳) در ۱۳ « مه » (۴) در ۱ « عدل آفتاب

(۵) در ۱۰ « داده روستائی و کیهان » (۶) در ۷ و ۱۳ « آنک » (۷) در ۰

« آدم و چون او » (۸) در ۱۳ « زیر » و در ۱ « تیسر » (۹) در ۱

« خدای سایه ». (۱۰) در همه نسخه ها جز ۱۳ و ۷۵ « قرآن ». (۱۱) در

۷۵ « خلق همه از خاک و آب و آتش و بادند » در ۱۰ « خلق همه ز خاک

و آب و آتش و بادند ». (۱۲) در ۴۷ « این ». (۱۳) در ۴۷ « ساسان

(۱۴) در ۱۳ « غره » و در آن « غره ». (۱۵) در ۱۳ « یاک » (۱۶)

۱۳ « عدل بدو یافت نیز » و در ۷۵ « عدن بدو گشت نیز » .

گر تو فصیحی همه مناقب او گوی
 ورتو حکیمی و راه حکمت جوئی
 آنک (۴) بدو بنگری بحکمت گوئی (۵)
 ورتو فقیهی (۸) و سوی شرع گرائی
 گر آنگشاید زفان^۱ ابعلم و بحکمت
 مرد ادب را خرد فزاید و حکمت
 ورتو بخواهی فرشته‌ای^{۱۲} که بینی
 خوب نگه کن بدان لطافت و آن^{۱۳} آروی
 یا کی اخلاق او و پاک (۱۵) نژادی
 ورتو^{۱۶} سخن او رسد بگوش تو یگراه^{۱۷}
 ورتو^{۱۹} بصدر اندرون نشسته بینی
 سام سواری^{۱۸} که تا ستاره بتابد

ورتو دبیری همه مدایح (۱) او خوان
 سیرت او گیر و خوب^۱ مذهب او دان^۲
 اینک سقراط (۶) و هم فلاطن یونان^۷
 شافعی اینکت و ابوحنیفه (۹) و سفیان
 گوش کن اینک بعلم و حکمت لقمان
 مرد خرد را ادب فزاید و ایمان
 اینک او یست آشکارا رضوان
 تا که (۱۴) بینی برین که گفتم برهان
 با نیت نیک و با مکارم احسان
 سعد شود (۱۸) مرترا نحوست کیوان
 جزم بگوئی^{۲۰} که زنده گشت سلیمان
 اسب نبیند چنو^{۲۱} سوار به میدان^{۲۲}

- (۱) در ۱۳ «تواقب» (۲) در ۱۳ «گیر خوب» (۳) در ۱۳ «ران»
 (۴) در ۱۳ «آنکه» (۵) در ۱۰ «بحکمت و گوئی» (۶) در ۱۳ «سقراط»
 (۷) در ۷ و ۷۵ «فلاطن و یونان» (۸) در ۷ «فقیری» و در ۷۵ مطابق
 متن تصحیح شده است. (۹) در ۱۳ «شاهی اینکت ابوحنیفه» و در ۷ و ۱۰
 «شاهی اینکت بوحنیفه» (۱۰) در ۱۰ «گو» و در همه نسخه‌های دیگر چیز ۱۳ «کو»
 (۱۱) در ۱۳ «زبان» (۱۲) در ۷۵ «فرشته» و در حاشیه «ظاهر افرشته»
 (۱۳) در ۱۳ «لطافت آن» (۱۴) در ۷۵ «تات» و در حاشیه «ظلت تاتو»
 و در نسخه‌های دیگر چیز ۱۳ همه جا «تات» (۱۵) در ۱۳ «او پاک» (۱۶)
 در ۴۷ «گر» (۱۷) در ۱۳ و ۴۷ «سخن او بگوشت آید یک بار»
 (۱۸) در ۴۷ «سعد بود» (۱۹) در ۷ و ۱۰ و ۷۵ «ورت» (۲۰)
 در ۷ و ۱۰ و ۷۵ «خرم مگری» (۲۱) در ۱۰ «چوتو» (۲۲) در ۷ و ۷۵
 «سوار و نه میدان»

۱	باز بروز نبرد و کین (۱) و حمیت خوار (۲) نمایندت زنده ییل بدانگام ورش بدیدی سفندیار که رزم گرچه بهنگام حلم کوه تن او ی (۷)	گرش بینی میان مغفر و خفتان ورچه بود مست و تیز ^۴ گشته و غران ^۵ پیش سنانش جهان دریدی ولرزان (۶)
	دشمن ار (۱۰) ازدهاست پیش سنانش ور بنبرد (۱۱) آیدش ستاره بهرام باز بد آنکه که می بدست بگیرد ابر بهاری جز آب تیره نیارد (۱۴)	کوه سیامست (۸) که کسی نبیند جنبان (۹) گردد چون موم پیش آتش سوزان توشه شمشیر او شود بگروگان ابر بهاری چنو (۱۲) نیارد (۱۳) باران او (۱۵) همه دیبا بتخت و زرمایان (۱۶)
	با دو کف او ز بس عطا که ببخشد	خوار نماید حدیث و قصه ^{۱۷} طوفان

(۱) در ۱۰ «تاز بروز نبرد کین». (۲) در ۱۳ «خار». (۳) در ۱۰ «زرنده ییل». (۴) در ۱۳ «مست شیر و» و در ۷۵ «مست و سیر» و بدین گو، که در منتت تصحیح کرده اند (۵) در ۷ «مست و شیر گشته غران» و در ۱۰ «مست و سیر گشته غزالان». (۶) در همه نسخهها بجز ۷۵ «جهان دریدی ارزان» و معنی این بیت اینست که اگر اسغندیار او را هنگام رزم میدید پیش سنان او جهنده و لرزنده می دوید و قافیه هم قطعاً لرزاست زیرا که کلمه ارزان در قافیت بیت ۳۲۹ پس ازین خواهد آمد (۷) در ۱۳ «او» (۸) در ۷ و ۷۵ «کوه سیامست» و در ۱۰ «کوه سیامست» و در ۱۳ «کوه نشانست» ولی گویا درست تر همان کوه سیامست باشد و کوه سیام کوهیست در نخب که مفتح ماه خود را از آن برآورد (۹) در ۱۰ «چومان» (۱۰) در ۱۰ و ۱۳ و ۴۷ «اگر» (۱۱) در ۱۰ و ۷۵ «ورنه ببرد» (۱۲) در ۱۲ «چو او». (۱۳) در ۷ و ۱۰ و در اصل ۷۵ «نیارد». (۱۴) در اصل ۷۵ «نیارد» (۱۵) در ۱ و اصل ۷۵ «از» (۱۶) در ۱۰ «از همه دیبا بتخت زرو باپان». (۱۷) در ۱۳ و ۴۷ «حدیث قصه».

لاجرم از جود و آسختاوت او بیست
شاعر زی او رود فقیر و تهی دست
مرد سخن (۴) را از و (۵) نواختن و بر
باز ^۸ بهنگام داد و عدل بر (۹) خلق
داد بیاید ضعیف همچو قوی زوی ^{۱۱}
نعمت او گستریده بر همه گیتی
بسته گیتی (۱۴) از و بیاید راحت
بارسن (۱۵) عفو آن مبارک خسرو
پوزش پذیرد ^{۱۷} او گناه بهخشد ^{۱۸}
آن ملک ندمرو زو خسرو پیروز ^{۱۹}

نرخ گرفته مدیح و صامت ارزان (۱)
بازر بسیار (۲) باز گردد و حملان (۳)
مرد ادب (۶) را از و (۵) و وظیفه دیوان (۷)
نیست بگیتی چنو نبیل و مسلمان ^{۱۰}
چور نبینی بنزد او ونه ^{۱۲} عدوان
آنچه (۱۳) کس از نعمتش نبینی عربان
خسته گیتی از و بیاید درمان
حلقه تنگت هرج دشت ^{۱۶} او بیابان
خشم تراند بعفو گو شد و غفران
دولت او پوز و دشمن آهوی ^{۲۰} نالان

- (۱) در ۱۰ «مدیح صامت و ارزان» و در ۷۵ «مدیح و صامتی ارزان»
(۲) در ۱۳ «سیر» ولی پیداست که در چاپ درست نگرفته و در اصل ۷۵
«ز بسیار» (۳) در همه نسخهها بجز ۷ و ۱۰ و ۷۵ «گردد حملان» (۴) در ۱۳
«ادب» و در نسخهای دیگر بجز ۷۵ «سخی» (۵) در ۴ و ۷۵ «از او»
و در ۱۰ «زاو» (۶) در ۱۳ «سخن» (۷) در ۱۳ «وظیفه و دیوان» (۸)
در ۱۳ «بار» (۹) در ۱۳ «بهنگام عدل و داد ابر» (۱۰) در ۱۳ «چواوی
بیک مسلمان» (۱۱) در ۳ «زاد» (۱۲) در ۱۰ «بنزد و دونه» (۱۳) در ۱۳
«تا که» در ۷۵ در حاشیه «ظ: ابج کس» (۱۴) در ۱۳ «گردد» و در ۴۷ در
«گردون» (۱۵) در اصل همه جا بجز ۷۵ «بارتن» و در ۷۵ «حاشیه مجله مهر»
بارسن» و آن نسخه مجله مهر نیز از روی صحیح من چاپ شده است (۱۶) در ۴۰
«برج و دشت» (۱۷) در اصل ۷۵ «پذیرد» (۱۸) در ۱۳ «پذیرد و گناه»
(۱۹) در همه نسخهها بجز ۷۵ «خسرو پیروز» (۲۰) در همه نسخهها بجز ۱۳
«آهوی»

عمرُوبنُ اللیث (۱) زنده گشت (۲) بدوباز با حشم خویش و آن (۱) زمانه ایشان
 رستم را نام اگر چه سخت بزرگست زنده بدویست نام رستم داستان
 رودکیا بر نوردمدح همه خلق مدحت او گوی و مهر دولت بستان
 ورج (۴) بکوشی بجهد خویش بگوئی (۵) ورجه کنی تیز فهم خویش (۶) بسوهان
 ورجه دو صد تابعه (۷) فریشته داری نیز پری (۸) باز و هرج (۹) جنی و شیطان
 گفت ندانی سزاش و خیز (۱۰) و فراز آرز (۱۱)
 آنک بگفتی (۱۲) چنانک گفتی (۱۳) نتوان
 اینک مدحی (۱۴) چنانکه طاقت (۱۵) من بود
 لفظ همه خوب و هم بمعنی آسان^{۱۶}
 جز بسزاوار میسر گفت ندانم
 ورجه جریرم بشعر و طائی^{۱۷} و حسان^{۱۸}

(۱) در ۱۳ « عمرو بن لیث » (۲) در ۱۳ « گشته » (۳) در ۱۳ « خوش
 آن » (۴) در ۱۳ « ورجه » و در ۱۰ « درج » (۵) در ۱۳ « خوش و
 بگوئی » (۶) در ۱۳ « فهم خویش تیز » و در اصل ۷۵ « تیر فهم خوش »
 (۷) در ۱۰ « تابع » (۸) در ۷ و اصل ۷۵ « تیر پری » و در ۱۰
 « تیر پری » (۹) در ۱۰ « هرچه » (۱۰) در ۱۰ « سزاش خیز » و در ۷۵
 « سزاش و خیز » (۱۱) در ۱۳ « ندانی هنرش خویش مبادار » (۱۲) در ۱۳
 « آنکه بگوئی » (۱۳) در ۱۳ « باید » (۱۴) در ۷ و ۱۰ و ۷۵ « مدیحی »
 و ممکنست در اصل « اینست مدیحی » بوده باشد (۱۵) در ۱۳ « طاعت »
 (۱۶) در ۴۷ « خوب و معنی همه شایان » (۱۷) در ۷ « بشعر طائی » (۱۸)
 جریر مراد ابو هرزه جریر بن عطیة بن الحطیف خدیفة بن بدر بن عوف بن کلیب
 بن یروغ شاعر معروف عرب متوفی در ۱۱۰ و طائی مراد ابو تمام حبیب بن اوس
 طائی شاعر نامی عرب متوفی در ۲۲۱ و حسان مراد ثابت بن ثابت خزرجی شاعر

مدح امیری که مدح زوست جهان را
 زینت هم زوی (۱) وفر و تزهت و سامان
 سخت شکوهم که عجز من بنماید
 و رچه صریع (۲) ابا (۳) فصاحت سبحان (۴)
 بردختی (۵) مدح عرجه (۶) کرد زمانی
 و رچه بود چیره بر مدایح شاهان
 مدح همه خلق را کرانه (۷) پدیدست
 مدحت او را کرانه (۷) نی و نه پایان
 نیست شگفتی که رودکی بچنین جای
 خیره شود بی روان (۸) و ماند حیران
 و رنه (۹) مرا بو عمر دلاور کردی
 و آنکه دستوری گزیدهٔ عسندان (۱۰)

معروف عرب متوفی در ۵۴ است *

(۱) در ۱۰ « زینت و هم روی » (۲) در اصل همه جا « صریع »
 و شاید مراد مسلم بن الولید انصاری شاعر معروف عرب مشهور بصریع التوانی متوفی
 در ۲۰۸ باشد و نیز ممکن است این کلمه در اصل « صریع » بوده باشد و
 هم می توان حدس زد که در اصل « صریع » بوده است و این حدس درست *
 (۳) در ۱۰ و در اصل ۷۵ « اما » (۴) سبحان مراد سبحان بن زفر بن اباس
 وائلی معروف بسبحان وائل خطیب مشهور عرب متوفی در ۵۴ است (۵) در ۱۰
 « بروختی » (۶) در ۱ « عرضه » و ممکنست در اصل این مصرع چنین بوده
 اشد : « برد چنین مدح و عرضه کرد زمانی » (۷) در ۱۰ « گرا » (۸) در ۷۵
 « ط : زوان - زفان (۹) « (۹) در ۱۳ « گر » (۱۰) در ۱۳ « آنکه دستور
 برگزیدهٔ ملان »

زهره کجا بودمی بمدح امیری
 کز پی او آفرید گیتی یزدان
 ورم ضعیفی و بی بدیم (۱) نبود
 و آنک نبود از امیر مشرق فرمائ
 خود بدویدی سائت پیک مرتب (۲)
 خدمت او را گرفته چاه (۳) بدندان
 مدح رسولت حذر (۴) هن برساند
 تا بشناسد درست (۵) میر سخندان
 عذر رهی (۶) خویش و ناتوانی (۷) ویدری
 کوبتن خویش ازین نیامد (۸) مهمان
 دولت میرم همیشه باد بر افزون
 دولت اعدای (۹) او همیشه بنقصان
 سرش رسیده بماء بر بیاندی
 و آن معادی بزیر ماهی پنهان

(۱) در همه نسخهها « بی ندیم » و ممکنست در اصل « بی بدیم » بوده باشد
 یعنی لا بدی و ناچاری چنانکه در زبان فارسی نظایر دیگر هم دارد (رجوع کنید
 به حدود العالم چاپ طهران ص ۵۸ سطر ۸) و یا آنکه « بی بریم » بوده باشد یعنی
 بی نوائی . (۲) در ۱۰ « سگ مرتب » . (۳) در اصل همه نسخهها « چاه » و
 ممکنست « چاه » یا « نامه » بوده باشد . (۴) در ۱۳ « رسول است و هنر » .
 (۵) در ۱۳ « ضعت » . (۶) در ۱۳ « زهی » (۷) در ۱۳ « ضعف و ناتوانی »
 و در ۷۵ « خویش ناتوانی » و معنی این مصرع اینست که حذر نیامدن من داشتن
 خویشان و اتوان بودن و پیر بودنست . (۸) در ۷۵ « از آن نیامد » در ۷ و ۱۰
 « خویش از آن نیامد » و در ۱۳ « خویش از این نیامد » . (۹) بجز ۱۳ در
 همه نسخهها « اعدای » .

طلعت تا بنده تر ز طلعت خورشید (۱)

نعمت پابنده تر ز جودی و نهلان (۲)

۷-۱۰ (۳) ۱۳- (۴) ۴۷- (۵) ۷۵

.....

ضیغمی نسل پذیرفته ز دیو (۶) آهوئی (۷) نام نهاده یکران

آفتابی که ز چابک قدمی (۸) بر سر فرخ نماید جولان

۶۵-۶۳ (۹) ۶۲-۴۷-۱۳

.....

هان صائم نواله این سقله^{۱۰} میزبان

زین بی نمک ابا^{۱۱} بنده انگشت در^{۱۲} دهان

(۱) در ۷ و ۴۷ « خورشید » . (۲) در ۷ و ۱۰ و ۷۵ « نهلان » و در ۱۳

و ۴۷ « نهلان » و نهلان نام کوهیست در نجد . (۳) در ۱۰ قسمت آخر این قصیده

مشوشت بدین ترتیب: پس از بیت ۳۱۶ ایات ۳۵۳ تا ۳۶۰ و پس از آن

ایات ۳۳۵ تا ۳۵۲ و پس از آن ایات ۳۱۷ تا ۳۳۴ در پایان قصیده آمده

است . (۴) در ۱۳ بیت ۲۶۸ و ۲۶۹ پس و بیش آمده و بیت ۳۲۳ پس

از بیت ۳۳۷ آمده و ایات ۳۲۲ و ۳۲۶ و ۳۴۱ و ۲۴۳ و ۳۴۶ و ۳۴۸

تا ۳۵۰ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۹ نیست (۵) در ۴۷ تنها ایات ۲۶۷ تا ۲۷۰

و ۲۷۲ تا ۲۷۳ و ۲۷۶ و ۲۷۹ تا ۲۸۴ و ۲۸۷ و ۲۸۹ و ۲۹۴ و

۲۹۵ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۲ و ۳۰۶ و ۳۱۷ تا ۳۱۹ و ۳۲۴ و ۳۲۸

و ۳۳۵ و ۳۴۵ و ۳۵۱ آمده است . و بیت ۲۶۸ و ۲۶۹ پس و بیش

آمده (۶) در ۶۳ « پذیرفته دیو » . (۷) در ۱۳ و ۶۳ « آهوئی » (۸) در ۶۳

« قمری » (۹) در ۶۳ تنها بیت ۳۶۲ هست (۱۰) در ۶۳ « سفره » (۱۱) ابا

همان کلمه باست بمعنی آتش که در شور باو سرکه با (مخفف آن سکبا) وزیر

باو غیره مانده است . (۱۲) در ۱۳ و ۶۳ « بر » .

لب تر مکن بآب (۱) که طلقست در قدح
 دست از کباب دار که زهرست تو امان
 با کام خشک و با جگر تفته در (۲) گذر
 ایدون که (۳) در سراسر این سبز گلستان
 کافور همچو گیل (۴) چکد از دوش شاخسار
 زبیق چو (۵) آب بر جهد از ناف آبدان (۶)

۶۵-۶۳-۴۷-۱۳

.....

شاهی که بروز رزم از رادی ^۷

زربن نهد او بتیر ^۸ در بیسکال
 تا کشته او از آن ^۹ کفن سازد
 تا ^{۱۰} خسته او از آن ^{۱۱} کند درمان

۶۵-۶۳-۶۲-۵۴-۴۷-۴۶-۲۹-۱۳

.....

کنک ^{۱۲} رونده ^{۱۳} است گوش نی ^{۱۴} و سخن یاب ^{۱۵}

کنک ^{۱۶} فصیحست چشم نی ^{۱۷} و جهان بین

- (۱) در ۶۳ «در آب». (۲) در ۶۳ «یر». (۳) در ۴۷ «ای
 آنکه» (۴) در ۶۳ «طل». (۵) در ۱۳ «که». (۶) در ۱۳ «آیدون».
 (۷) در ۱۳ «آزادی» و در ۵۴ «ز آزادی» (۸) در ۶۲ «زربن نهد تیر»
 (۹) در ۴۶ «ازو» و در ۵۴ «ازن» (۱۰) در ۵۴ «با». (۱۱) در ۴۶
 «ازر». (۱۲) در ۴۱ و ۴۲ «آنکه». (۱۳) در ۲۶ و ۳۱ «دونده» و در ۶۳
 بک جا «دونده» و جای دیگر «روندهست» (۱۴) در ۲۰ «و گوش نی» و در ۱۱
 و ۱۳ و ۲۶ و ۶۴ «گوش نه». (۱۵) در ۱۱ «باب» و در ۱۳ «یاقت»
 (۱۶) در ۴۱ «لال». (۱۷) در ۲۰ «کنک و فصیح است چشم نی» و در ۲۶
 «کنک و فصیح است و چشم نه» و در ۳۱ و ۴۷ «کنک فصیح است و چشم نی»

تیزی شمشیر دارد و روش مار (۱) کالبد عاشقان (۲) و گونه غمگین

۱۱-۱۳-۲۰-۲۶-۳۱-۳۳-۴۱-۴۷-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶

یاد کن زبیرت اندرون تن شوی (۴)

نو برو (۵) خوار خوابنیده (۶) ستان (۷)

۲۵-۲۸-۲۹-۳۰-۳۴-۴۳-۷۱

جعد مویانت جعد کننده همی بپسریده برون تو (۸) پستان

۴۳

بیر فرتوت (۹) گشته بودم سخت دولت از مرا بکرد جوان

۲۵-۳۵

یغچه (۱۰) می بارید از ابر سیاه چون ستاره بر زمین از آسمان

۲۵

و در ۱۱ و ۶۴ «کنک» فصیح است چشم نه و جهان» و کلمه «بین» افتاده است و در ۱۳ «وتیره چشم و جهان بین» (۱) در ۴۱ «باد» و در ۶۳ يك جا «مار» و جای دیگر «باز» (۲) در ۱۳ «عاشقان» ولی پیدا است که در چاپ درست نگرفته. (۳) در ۶۳ دوجا ضبط شده و يك جا این دو بیت پس و پیش آمده (۴) در ۲۸ و ۳۰ و ۷۱ «تخته» و گویا تن شوی بمعنی تخته ایست که سرده را بر آن بخوابانند و بشویند. (۵) در ۷۱ «کو برو» و این شعر را شاهد کلمه «برون» آورده است که در بیت ۳۷۲ خواهد آمد و پیدا است که در اصل این دو بیت با هم بوده و بیت دوم را کاتب از قلم انداخته (رجوع شود یاد داشت ذیل). (۶) خوابنیده مخفف خوابابنده و در ۳۰ «نو برون خوابنیده» و برون را برای تو معنی کرده است. (۷) ستان بیشتر باز تخته و اصطلاح امروز طاق باز. (۸) برون تو بمعنی برای تو رجوع کنید یاد داشت شماره ۵ و ۶ در بالا. (۹) در ۳۵ «بیر و فرتوت» (۱۰) یغچه بمعنی تگرگ.

چون بگردد پای او از پای دار آشکو خیده (۱) بماند هم چندان
 ۲۵-۲۹- (۲) - ۳۰- (۲) - ۳۵- (۲)

ای میج (۳) کنون تو شعر من از بر کن و بخوان

از من دل (۴) و سگالش (۵) از تونن و روان (۶)

۲۶-۲۷-۲۸-۳۰-۳۱-۳۳-۴۱-۷۱

کوری (۷) کنیم و باده خوریم (۸) و بویم شاد

بوسه دهیم بر دو لبان پریوشان

۲۸-۳۳-۴۱-۷۱

خلخیان خواهی (۹) و جماش ۱۰ چشم ۱۱

گرد سرین خواهی (۹) و بارک (۱۲) میان

(۱) آشکو خیدن بر پای ایستادن و خود را از افتادن باز داشتن پس از آنکه پای چیزی بر خورد. (۲) در ۲۹ و ۳۰ و ۳۵ این بیت چنین آمده: چون بگردد پای او از پایدان خود شکو خیده نماید هم چنان بهین جهت جزو اشعار کلیله و دمنه هم خواهد آمد. (۳) میج راوی اشعار رودکی بوده است چنانکه شمس قغری گوید در لغت « میج » و در ۴۰ « تا مدحت او خوانندی و گفتی ز شرف کو اسناد سخن رودکی و راوی او میج » و ۳۰ همین بیت را برودکی نسبت داده و ۳۱ « میج » و « ماج » هر دو آورده و گوید « در بعضی فرهنگها ماج و میج را بمعنی راوی مطلق نوشته اند » و در ۷۱ گوید در لغت سگالش « رودکی فرماید در خطاب بشخص میج نام که راوی شعر بود » (۴) در ۳۱ « تن » + (۵) سگالش از سگالیدن بمعنی اندیشه کردنست و در ۲۷ « سگالس » و در ۳۱ « سگالش » (۶) در ۲۶ « سگالش و از تونن و روان » و در ۲۷ و ۳۱ « از تونن و زبان » و در ۳۰ « از تونن و زبانی » و در ۷۱ « سگالس از تونن و زبان » (۷) کوری بمعنی نشاط (۸) در ۷۱ « بویم » (۹) در ۲۸ « خواهم » (۱۰) جماش بمعنی شوخ و مست و در ۲۸ « جماش » (۱۱) در ۲۵

۲۷-۲۵ (۱) ۲۸-۲۹-۳۰-۳۴-۴۳-۷۱

کشکین نانت (۲) نکند آرزوی نان [سمن (۳)] خواهی گردد کلان

۳۵

.....
جمله صید این جهانیم ای پسر ما چو صعوه (۴) مرگ برسان زغن

۳۵-۲۵

هر گلی پژ مرده گردد زو نه دیر (۵)

مرگ (۶) بقشارد همه (۷) در زیر غن (۸)

۲۷-۲۵-۲۸-۲۹-۳۰-۳۴-۳۵-۴۳-۷۱ (۹)

.....
سماع و بادۀ گلگون و لعبتان (۱۰) چوماه

اگر فرشته ببیند در اوقند در چاه (۱۱)

نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست

ز خاک من (۱۲) همه نرگس دمد (۱۳) بجای گیاه

«جش» (۱۲) باریک مخفف باریک + (۱) در ۲۷ تنها مصرع دوم آمده

است - (۲) کشکین نان یا نان کشکین نانی که از جو و گندم و یا قلا و چیز دیگر

باشد - (۳) در اصل ۳۵ در متن نیست و در حاشیه افزوده اند و سمن معلوم نیست

درین بیت چه معنی میدهد مگر آنکه سمن تازی بمعنی فرسی یا چربی و روغن باشد

یا آنکه همان کلمه است که امروز سمنو می گویند یعنی آرد جو ریشه کرده +

(۴) در ۳۵ «چو موش و» (۵) در ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۷۱ «می گردد ز دهر»

و در ۳۵ «گردد» دیر + (۶) در ۷۱ در هر دو جا «مرگ» (۷) در ۳۰

«همی» (۸) غن تبر عصاران و در ۲۷ و ۲۸ «زغن» و در ۲۵ «همه»

دازیرغن» (۹) در ۷۱ در دو جا آمده است یکی در کلمه پژ مرده و دیگری در

کلمه غن - (۱۰) در ۶۳ و ۶۴ «بادۀ رنگین و ساقیان» (۱۱) در ۶۳ و ۶۴

«همی زود از راه» (۱۲) در ۶۴ خ ل ا ، ز خاک ره (۱۳) در ۶۳ بود +

کسی که آگهی از ذوق عشق جانان (۱) یافت

ز خویش حیف بود گردمی بود آگاه

۱۲- (۲) ۵۲- (۳) ۵۸-۵۳- (۴) ۶۳-۶۴-۶۵-۶۹

بچشم اندر بالار (۵) ننگری تو بروز

شب بچشم کسان اندرون بینی نگاه

۳۷

من موی خویش رانه از آن میکنم سیاه تا باز تو جوان شوم و نوکنم گناه

چون جامه‌ها بوقت مصیبت سیه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه

۵۸-۵۰-۴۸

.....

زمانی برق پر خنده زمانی وعد پر ناله

چنان چون مادر از سوک (۶) عروس سبز ده ساله

۴۳-۳۰-۲۵

و گشته (۷) زدن پرند سبز شاخ بید بنساله (۸)

چنان چون اشک (۹) هجور آن نشسته ژاله بر لاله ۱۰

۷۱-۴۳-۳۰-۲۸-۲۵

.....

(۱) در ۶۳ « خوبان » (۲) در ۱۲ تنها بیت ۳۸۳ و ۳۸۴ هست و آنهم صریحا بنام رودکیست . (۳) در ۵۲ تنها بیت ۳۸۳ هست و آنهم در میان دو بیت از قطران که بهمین وزن و قافیت برودکی نسبت داده‌اند. (۴) در ۵۸ تنها بیت ۳۸۳ آمده است . (۵) بالار آن دار باشد که خانها بدان پوشند . (۶) در ۲۵ « چنان مادر ابر سوک » (۷) در ۲۸ « شکسته » و در ۷۱ « بگشته » (۸) بنساله کهن و سالخورده و در ۲۵ « بید بن ساله » و در ۳۰ « ما بگشته ری برند بر شاخ بید بن ساله » (۹) در ۳۰ « اشک » (۱۰) در ۲۸ و ۷۱ « ژاله بر ژاله »

پشت کوز (۱) و سرتوییل (۲) و روی بر کردار نیل (۳)

ساق چون سوهان و دندان بر مثال استره (۴)

۲۵- (۵) ۲۸-۳۰-۳۵- (۵) ۴۳-۷۱

بر کنار جوی بیدم رسته بادام و سرو راست پندارم قطار اشتران آبره

۱

رفیقا چند گوئی کو (۶) نشاطت بنگریزد کس از گرم آفروشه (۷)

مرا امروز توبه سود دارد چنان چون (۸) دردمندان را (۹) شنوشه

۲۵-۲۷- (۱۱) ۲۸- (۱۱) ۲۹-۳۴-۴۳-۷۱ (۱۱)

زه دانا را گویند که داند گفت (۱۲)

هیچ نادان را دانسته نگوید زه (۱۳)

سخن شبیرین از زفت بیارد (۱۴) بر (۱۵)

بز بیج بیج ۱۶ بر هرگز نشود ۱۷ فربه ۱۸

- (۱) در ۳۰ «کوز» و در ۲۵ «خوهل» (۲) توییل بمعنی پیشانی و کله سر - (۳) در ۲۵ «قیر» (۴) استره تیغ دلاکان از ماده ستردن و در ۳۵ «دست اره» و در ۲۵ «دستره» (۵) در ۲۵ و ۳۵ بنام غواص آمده است (۶) در ۲۹ «گوئی از» (۷) آفروشه نوعی از حلوا و لوزینه - (۸) در ۲۷ «چنانکه» (۹) در ۲۷ و ۲۸ و ۴۳ و ۷۱ «درد دندان را» (۱۰) شنوشه عطسه باشد - (۱۱) در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ تنها بیت ۳۹۲ آمده است - (۱۲) در ۳۵ «که چه گفت» (۱۳) در ۳۵ «نگویند که زه» (۱۴) در ۳۰ «نیاید» (۱۵) در ۳۵ «براز آنک» (۱۶) بیج بیج کلمه ایست که بز را گویند و نوازند - (۱۷) در ۳۷ «بج بیج نشود هرگز» و در ۳۵ «بج بیج و لاج لاج نشود خود» (۱۸) سنائی مضمون بیت ۳۹۵ را در حقیقة الحقیقة چنین گفته است: نشود دل بحرف قرآن به نشود بز بیز بیز فربه

۳۷-۳۵-۳۰

گل بهاری بت تباری نبید داری چرا نیاری
 نبید روشن چو ابر بهمن بنزد (۱) گلشن چرا نیاری
 ۷۴-۷۰-۴۵ (۲)

آنت چیست بر آن طبق ^۳ همی تابد

چون ملحم زیر شعر سنابی ^۴
 ساقش بمثل چو ^۵ ساعد حورا ^۶
 پایش بمثل ^۷ چو پای مرغابی ^۸

۶۵-۶۳-۴۷-۳۴-۱۳

ای ^۹ دریغاکه خردمند را باشد فرزند و خردمندی
 ورچه ادب دارد و دانش پدر حاصل میراث بفرزند نی
 ۶۷

موششست دلم از کمر شمه سلمی چنانکه خاطر مجنون ز طره لیلی

- (۱) در ۷۰ «بطرف» (۲) در ۷۰ در صدر این آیات نوشته است: «رودکی بر وزن مقبوض ائلم غزلی گفته و در آن سجع نگاه داشته و آن اینست»
 (۳) در ۴۷ و در نسخه چایی دیوان انوری «کز آن طبق» و در ۱۳ «کزو طبق» (۴) در ۱۳ «سنابی» و پیدا است که در چاپ درست نگرفته و در نسخه چایی دیوان انوری «چون علاج زیر شعر سنابی» (۵) در ۳ «چه» (۶) در ۶۳ «جوزا» (۷) در ۱۳ و ۴۷ «پایش بصفت» و در نسخه چایی دیوان انوری «دستش بمثل» و در یک نسخه خطی «دستش بمنال پای» (۸) این دو بیت با آنکه درین مآخذ بنام رودکیست در یک نسخه خطی دیوان انوری و در نسخه چایی (جواب تبریز ۱۲۶۶ ص ۲۵۰) جزو اشعار انوری آمده است
 (۹) برای رعایت وزن شعر چنانکه در اشعار قدمای شرای ایران نظیر بسیار دارد کلمه «ای» را باید مشدد خواند

چو گل شکر دهیم (۱) درد دار شود تسکین

چو ترش روی شوی وارهایی (۲) از صفری (۳)

بغنیچه تو (۴) شکر خنده (۵) نشانه (۶) باده

بسنبل تو در گوش مهره افعی

ببرده (۷) ترگی تو آب جادوی بابل (۸)

گشاده غنیچه تو باب معجز (۹) موسی

۱۳ - ۴۷ - ۶۲ (۱۰) - ۶۳ - ۶۵

چمن عقل را خزانی اگر کلشن عشق را بهار توئی

عشق را گر پیغمبری (۱۱) لیکن حسن را آفریدگار توئی

۵۳ - ۵۸ (۱۲) - ۶۴ - ۶۹

سپید برف برآمد بکوهسار سیاه و چون درون شد آن سرو بوستان آرای

و آن کجا بگوارید ناگوار شدست و آن کجا نگزایست گشت زود گرای

۴۵ - ۷۴ (۱۳)

.....
مرا ز منصب تحقیق انبیاست نصیب

چه (۱۴) اب جویم از (۱۵) جوی خشک یونانی

برای پرورش جسم جان (۱۶) چه (۱۷) رنجه کنم

که حیف باشد روح القدس بسگبانی

(۱) در ۳۶ « چو نوش نیش زبی » . (۲) در ۱۳ « رهائی » . (۳) در

۴۷ و ۶۲ « صفر » (۴) در ۱۳ « نو » (۵) در ۶۳ « شکر خند » (۶)

در ۱۳ و ۴۷ و ۶۲ « شاء » (۷) در ۶۳ « فسرده » (۸) در ۱۳ « سنبل »

(۹) در ۱۳ « معجز » (۱۰) در ۶۲ بیت ۴۰۴ نیست (۱۱) در ۵۸ « من پیغمبر »

و در ۶۳ « گر پیغمبر » (۱۲) در ۵۸ تنهائیت ۴۰۷ آمده است (۱۳) در ۷۴ این

دو بیت در ص ۷۲ بهت شده و در فهرست بنام رودکی نیامده است (۱۴) در ۱۳

بحسن صوت چو بلبل مقید نظم بجرم حسن چو یوسف اسیر زندانی
 بسی (۱) نشستم من با اکابر و اعیان بیآزمودمشان آشکار و پنهانی (۲)
 نخواستم ز منی (۳) مگر که دستوری نیافتم ز عطاها مگر پشیمانی
 ۶۴-۵۴-۴۷-۱۳ (۴)

.....

بیار آن می که پنداری روان یا قوت تابستی^۵
 و یا چو ت بر کشیده تیغ پیش^۶ آفتابستی
 میاکی گوئی^۷ اندر جام مانند گلابستی
 بنخوشی^۸ گوئی^۷ اندر دیده بی خواب خوابستی
 سحابستی قدح گوئی^۷ و می^۹ قطره^{۱۰} اسحابستی
 طرب گوئی^۷ که اندر دل دعای مستجابستی
 اگر می نیستی یکسر همه دلها خرابستی
 اگر^{۱۱} در کالبد جان را ندیدستی^{۱۲} شرابستی^{۱۳}
 اگر این می بابر اندر بچنگال عقابستی
 از آن تا^{۱۴} انا کسان هرگز نخوردندی صوابستی

و ۴۷ «چو» (۱۵) در ۴۷ و ۵۴ و ۶۴ «در» (۱۶) در ۱۳ «جسم و
 جان» (۱۷) در ۱۳ «چو» .
 (۱) در ۵۴ «بسی» (۲) در ۱۳ «آشکار پنهانی» (۳) در ۱۳
 و ۴۷ «تیغ» (۴) در ۴۶ بیت ۴۱۰ و ۴۱۱ پس و پیش آمده است (۵) در
 ۶۱ «مایستی» (۶) در ۴۷ «اندر» (۷) در ۶۱ همه جا «کوی» (۸) در
 ۱۱ «بخوابش» (۹) در ۱۱ «دمی» (۱۰) در ۶۴ در متن «قطر»
 و در حاشیه «قطره» (۱۱) در ۱۱ و ۱۳ «وگر» (۱۲) در ۱۳ و ۴۶ و ۶۱
 «بدیستی» (۱۳) در ۶۱ «سرابستی» (۱۴) در ۱۳ و ۶۱ «با»

۶۴-۶۱-۴۷-۴۶- (۱۶) ۴۵-۱۳-۱۱- (۱۵) ۴

یاد (۳) یار مهربان آید همی	بوی (۱) جوی مولیان (۲) آید همی
زیر پدیم (۶) پرنیان آید همی	ریگ آمو (۴) و درشتی راه او (۵)
ختگ ما را تا میان آید همی	آب جیحون از نشاط روی دوست (۷)
میر زی تو (۹) شادمان آید همی	ای بخارا شاد باش و دیر (۸) زی
ماء سوی آسمان آید همی	میر ۱۱ ماهست و بخارا آسمان
سرو سوی بوستان آید همی (۱۳)	میر (۱۲) سروست و بخارا بوستان

(۱۵) در ۴ تنها بیت ۴۱۵ آمده است (۱۶) در ۴۵ تنها بیت ۴۱۵ آمده و آهیم بندم

معزیست ولی در نسخه‌ها، کامل دیوان معزی این اشعار نیست

- (۱) در ۳ و ۹ و ۲۳ و ۲۲ و ۴۷ « باد » و در ۱۶ و ۶۳ « یاد »
- (۲) در ۵ و ۲۳ « موی جولیان » و در ۱۳ « موی مولیان » و در ۷۸ « یاد جوی مولیان » (۳) در ۳ و ۴ و ۹ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۳ و ۳۲ و ۶۴ و ۷۸ « بوی » (۴) در ۲۳ « هامون » و در ۴ و ۱۶ و ۴۱ « آمون » و در ۶۲ و ۶۳ « آموی » (۵) در ۵ و ۹ و ۲۳ و ۴۱ و ۵۰ و ۵۲ « با درشتی های او » و در ۳ و ۱۶ و ۱۸ « و درشتی های او » و در ۱۴ و ۲۲ و ۳۱ و ۴۷ « درشتی های آن » (۶) در ۳ و ۵ و ۲۳ و ۵۰ و ۵۲ و ۶۳ « زیر پا چون » و در ۱۶ و ۲۲ و ۴۱ « پای مارا » (۷) در ۳ و ۵ و ۱۶ و ۶۳ « جیحون و شگرفی های او » و در ۹ « جیحون را نشاط روی دوست » و در ۱۳ و ۳۱ و ۴۷ و ۵۰ و ۵۲ و ۶۲ « جیحون با همه پهناوری » (۸) در ۴ و ۱۳ و ۱۸ و ۴۱ و ۴۷ و ۵۰ و ۵۲ و ۶۲ « شاد » (۹) در ۱۸ و ۶۲ « شاه سویت » و در ۴۱ « میر روزی » و در ۳ و ۵۰ « شاه نردت » و در ۱۳ « میر سویت » (۱۰) در ۳ و ۵ و ۱۶ و ۵۲ « شاه نردت میهمان » و در ۴۷ و ۶۲ « شاه سویت میهمان » (۱۱) در ۳ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۴۷ و ۶۲ « شاه » (۱۲) در ۳ و ۴۷ و ۶۲ « شاه » (۱۳) در ۹ و ۶۲ بیت ۴۲۴ و ۴۲۵ پس ویش آمده است .

آفرین و مدح سود آید (۱) همی (۲)

گر بکنج اندر زبان آید همی

۳۱-(۹) ۲۳-(۸) ۲۲-(۴) ۱۸-(۷) ۱۶-(۶) ۱۳-(۵) ۹-(۵) ۵-(۴) ۴-(۳) ۳
 ۱۰-(۱۰) ۳۲-(۱۱) ۴۱-(۱) ۴۷-(۵) ۵۰-۵۲-۵۸-(۳) ۶۲-(۲) ۶۳-(۱۲) ۶۳-(۱۳)
 ۶۵-(۱۴) ۶۹-(۱۴) ۷۸-(۱۵)

.....

ای آنکه غمگنی^{۱۶} و سزاواری^{۱۷}

و ندر^{۱۸} انهان^{۱۹} سرشک همی^{۲۰} باری

از بهر آن کجا بیرم^{۲۱} نامش

ترسم ز سخت انده و دشواری^{۲۲}

- (۱) در ۱۳ « آرد » (۲) در ۵۰ و ۵۲ « نرا » (۳) در ۳ و ۵۸
 بیت ۴۲۶ نیست (۴) در ۴ و ۱۸ بیت ۴۲۲ و ۴۲۶ نیست (۵) در ۵ و ۹ و ۴۷ بیت
 ۴۲۶ نیست (۶) در ۱۳ بیت ۴۲۲ بیت ما قبل آخرست (۷) در ۱۶ بیت
 ۴۲۵ و ۴۲۶ نیست (۸) در ۲۲ آیات ۴۲۲ - ۴۲۳ و ۴۲۵ - ۴۲۷ نیست
 (۹) در ۲۳ و ۴۱ آیات ۴۲۲ و ۴۲۶ نیست و آیات ۴۲۱ و ۴۲۲ جا جا
 شده است (۱۰) در ۳۱ تنها آیات ۴۲۱ و ۴۲۲ آمده و این در بیت هم پس
 و پیش است (۱۱) در ۳۲ تنها بیت ۴۲۰ آمده است (۱۲) در ۶۲ بیت
 ۴۲۶ نیست (۱۳) در ۶۳ آیات ۴۲۳ و ۴۲۶ نیست (۱۴) در ۶۵ و ۶۹
 بیت ۴۲۶ نیست (۱۵) در ۷۸ تنها بیت ۴۲۰ آمده است (۱۶) در ۴۷ و
 ۶۲ « غمگینی » ، در ۶۴ « غمگشی » ، در ۸ « غمگین » و در ۱۱ « غمگی »
 و نسخه اول و سوم و چهارم از وزن خارجست و در ۱۳ « در غمی » (۱۷) در ۱۱
 و ۶۴ « سزا داری » ، در ۶۲ « سزا داری » و در ۶۳ « ای آنکه غمگین و
 سزاواری » (۱۸) در ۱۱ و ۶۴ « اندر » (۱۹) در ۱۳ « جهان » (۲۰)
 در ۶۳ « هم » (۲۱) در ۶۳ « برم » (۲۲) در ۸ « ز بخت و انده دشواری »
 و در نسخه های دیگر بجز ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ « ز بخت انده دشواری »

رفت آنک رفت و آمد آنک (۱) آمد

بود آنکه (۲) بود خیره چه غم داری

هموار (۳) کرد (۴) خواهی گیتی را

گیتیست (۵) کی (۶) پذیرد (۷) همواری

مستی (۸) مکن که نشنود (۹) او مستی

زاری مکن که نشنود او زاری

شو تا قیامت آید ^{۱۰} زاری کن

کی رفته را بزاری ^{۱۱} باز آری

آزار بیش زین گردون بینی (۱۲)

گر تو بهر بهانه بیا زاری ^{۱۳}

گوئی گماشته ^{۱۴} است بلائی او ^{۱۵}

بر هر که تو دل برو بگماری ^{۱۶}

(۱) در ۶ و ۸ « آنکه » و در ۱۳ « رفت آمد آنکه آمد » در

۶۲ « رفت آنکه رفت ما آمد آنکه آمد » و در ۶۳ « رفت آنکه رفت آمد آنکه

آمد » (۲) در ۸ و ۱۳ و ۶۲ و ۶۳ « آنچه » (۳) در ۱۳ و ۶۳ « همواره »

(۴) در ۸ « کرده » (۵) در ۱۱ « گیت » (۶) در ۸ « که کی » (۷) در

۶۲ « پذیرد » و در ۶۳ « گیت که برید و » (۸) مستی بضم اول بمعنی

گله است و کلمه مستمند از همین ریشه است (۹) در ۱۱ و ۶۴ « تنگرد » و

در ۶۲ « مکن نشنود » (۱۰) در ۱۱ و ۶۴ « انور » و در ۱۳ « ایدر »

(۱۱) در ۶۳ « کی رفته بازاری » (۱۲) در ۸ « بیش بینی زین گردون »

و در ۶۳ « بیش بینی گردون » (۱۳) در ۸ « میان آری » و در ۶۳

« بهان آری » (۱۴) در ۸ « که گماشته » (۱۵) در ۶۳ « گوئی که گماشته

است بلا او » (۱۶) در ۴۷ در متن چنیست ولی در بالای کلمه « دل » علامه

۱ ابری پدیدنی (۱) و کسوفی نی (۲)

بگرفت ماه و گشت جهان تاری

فرمان کنی و یا (۳) نهکنی ترسم

بر خویشتم ظفر ندهی باری (۴)

تا بشکنی (۵) سپاه غمان بر دل

آن به که می بیاری و بگساری (۶)

اندر بسای سخت پدید آرند (۷)

فضل و بزرگی مردی و سالاری (۸)

۶۵- (۱۲) ۶۴-۶۳- (۱۲) ۶۲- (۱۱) ۴۷- (۱۰) ۱۳- (۹) ۱۱-۸-۶

.....

«خ» و در بالای کلمه «برو» علامت «م» گذاشته که باید چنین خواند

«بر هر که تو برو دل بگساری» و در ۸ نیز چنینست.

(۱) در ۱۱ و ۶۴ «ه» (۲) در ۱۳ و ۴۷ و ۶۳ و ۶۴ «ه» :

(۳) در ۸ چنینست و در نسخهای دیگر همه جا «فرمان کنی یا» و در ۱۳

«فرمان کنی و نه کنی» (۴) در ۸ «یاری» در ۶۲ «آن به که می باری

و بگساری» و پیدااست که با مصرع دوم بیت بعد پس و پیش شده است

(۵) در ۶۳ «نشکنی» (۶) در ۸ چنینست و در نسخهای دیگر «بببببب

بببببب» در ۶۳ «بر خویشتم بیرنهی باری» و پیدااست که این مصرع

با مصرع دوم بیت پیش ازین پس و پیش شده است (۷) در ۸ و ۶۳ «آید»

در ۱۳ «آمدند» (۸) در ۷ و ۴۸ «بزرگواری و سالاری» و در ۱۳ «فضلا

بزرگواری و سالاری» و در ۶۳ «فضل و بزرگی و سالاری» (۹) در ۱

تنها آیات ۴۲۷ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۵ آمده است (۱۰) در ۱۳ ایبار

۴۲۸ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۷ نیست و بیت ۴۳۰ بیت آخرست (۱۱) در ۷

آیات ۴۲۸ و ۴۳۶ و ۴۳۷ نیست و آیات ۴۳۳ و ۴۳۴ بر ۴۳۱ و ۴۳۲ مقدمست